

محتوای آزمون اول پرتو عبادت

شهید مطهری

طهارت روح (عبادت و نماز در آثار شهید مطهری)

گروه ضمن خدمت هوشمند سازی

@mohtavanemunesoal

مدیر گروه: مهندس مجتبی بیات

با تشکر از ادمین های گروه برای جمع آوری محتوا

پرستش، جوششی است از اعماق ذرات عالم که عطر جانبخشش همه جا گسترده و پرتو انوارش هستی را روشن ساخته است.
پرستش ندای فطرت انسان، راز آفرینش و اصلی ترین نیاز بشر است.
عبادت سرلوحه تعالیم انبیاء و نشانه ایمان است و عبودیت حق عالی ترین رتبه‌ایست که آدمی می‌تواند به آن نائل گردد.
نماز در رأس همه عبادات و سرلوحه برنامه های تربیتی و پرورشی اسلام است.
نماز نویدی برای فرزندان حضرت آدم که: ای انسان؛ ای غمگین از هجران؛ از هبوط متأثر مباش؛ «نماز» معراج مؤمن است.
پس، در طریق عبودیت حق با آگاهی و اخلاص باید گام نهاد تا آدمی به مراحل کمال شایسته خود نائل گردد.

رسد آدمی به جایی که بجز خدا نبیند
بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت

ستاد اقامه نماز که در راستای معرفی و تحقق عبودیت حق و شاخص ترین جلوه آن، یعنی نماز تلاش می‌نماید و ایجاد پیوند عمیق و ارتباط تنگاتنگ انسانها با آفریدگار خویش را هدف خود قرار داده است.
این بار بر آن شد جهت قطع این مرحله دست نیاز به سوی یکی از بندگان شایسته خدا دراز نماید و از او یاری طلبد.

قطع این مرحله بی هم‌رهی خضر مکن
ظلمات است بترس از خطر گمراهی

[صفحه ۱۴]

از این رو، رو به سوی آثار گرانقدر و همیشه جاویدان حاصل عمر امام (ره) شهید بزرگوار استاد مطهری رضوان الله تعالی علیه آورد تا از گهرهای گرانبهایی که از غواصی ماهرانه خود در دریای ژرف و بیکران معارف اسلامی بدست آورده است. برای شما خواننده گرامی شمه‌ای برگزیند.

من به سر منزل عنقا نه به خود بردم راه
قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم

آنگاه مسئولیت انجام گردآوری و تنظیم مباحثی که آن شهید بزرگوار در مجموعه ی کتابها و سخنرانیهای خود پیرامون عبادت و نماز آورده را برعهده ی برادر فاضل حضرت حجة الاسلام حسین واعظی نژاد گذاشت.

بنابراین آنچه اکنون پیش روی شماست، متن نوشتارها و گفتارهای استاد در مورد پرستش، عبادت و نماز است. به عبارتی گلچینی است از گلستان همیشه بهار آثار استاد شهید که پس از طی مراحل به صورت فعلی و در سه بخش: پرستش، عبادت و نماز تنظیم گردید. و با نقل جلوه هایی چند از عبادت استاد حسن ختام یافت.

گردآورنده سعی نموده است، مطالب عیناً از آثار استاد منتقل گردد و جز در موارد بسیار اندکی که جهت انتظام مطالب یا نوشتاری نمودن گفتارها یا انتخاب عناوین برای مطالب فاقد عنوان ناچار از تصرفات بسیار ناچیزی گردید، دخل و تصرفی ننموده است.

نظر به این که کتاب حاضر برگزیده‌ای است از آثار متعدد و مجموعه ای است از گفتارها و نوشتارهای پراکنده ی استاد، طبعاً ویژگیهای خاص خود را نیز دارد.

مطمئناً چنانچه خود استاد در باب عبادت و نماز اثر مستقلی می داشت همانند سایر آثار ایشان از نظر محتوی، نظم و جامعیت به مراتب از کیفیت و ارزش بالاتری برخوردار بود.

امید است مجموعه حاضر به برکت عبودیت خالصانه استاد شهید، مفید واقع شده و روشنگر و راهنمای عبودیت و عبادت ما گردد. انشاء الله
ستاد اقامه نماز

[صفحه ۱۷]

پرستش

یکی از پایدارترین و قدیمی ترین تجلیات روح آدمی و یکی از اصیل ترین ابعاد وجود آدمی، حس نیایش و پرستش است. مطالعه آثار زندگی بشر نشان می دهد هر زمان و هر جا که بشر وجود داشته است، نیایش و پرستش هم وجود داشته است. چیزی که هست شکل کار و شخص معبود متفاوت شده است: از نظر شکل از رقصها و حرکات دسته جمعی موزون همراه با یک سلسله اذکار و اوراد گرفته تا عالی ترین خضوعها و خشوعها و راقی ترین اذکار و ستایشها، و از نظر معبود از سنگ و چوب گرفته تا ذات قیوم ازلی ابدی منزله از زمان و مکان.

پیامبران پرستش را نیاوردند و ابتکار نکردند، بلکه نوع پرستش را- یعنی نوع آداب و اعمالی که باید پرستش به آن شکل صورت گیرد- به بشر آموختند و دیگر این که از پرستش غیر ذات یگانه (شرک) جلوگیری به عمل آوردند. از نظر مسلمات دینی و همچنین از نظر برخی علمای دین شناسی [۱]، بشر ابتدا موحد و یگانه پرست بوده است و خدای واقعی خویش را می پرستیده است پرستش بت یا ماه و یا ستاره یا انسان از نوع انحرافی است که بعداً رخ داده است، یعنی چنین نبوده که بشر پرستش را از بت یا از انسان یا مخلوقی دیگر آغاز کرده باشد و تدریجاً با تکامل

[صفحه ۱۸]

تمدن به پرستش خدای یگانه رسیده باشد. حس پرستش که احيانا از آن به حس ديني تعبير مي شود، در عموم افراد بشر وجود دارد. از «اریک فروم» نقل شده است که:

«انسان ممکن است جانداران یا درختان یا بتهای زرین یا سنگی یا خدای نادیدنی یا مردی ربانی یا پیشوایی شیطانی صفت را بپرستد؛ می تواند نیاکان یا ملت یا طبقه یا حزب خود یا پول و کامیابی را بپرستد... او ممکن است از مجموعه معتقداتش به عنوان دین، ممتاز از معتقدات غیردینی، آگاه باشد و ممکن است برعکس، فکر کند که هیچ دینی ندارد. مسأله بر سر این نیست که دین دارد یا ندارد، مسأله بر سر این است که کدام دین را دارد.» [۲].

«ویلیام جیمز» بنابر نقل «اقبال» می گوید:

«انگیزه نیایش، نتیجه ضروری این امر است که در عین اینکه در قوی ترین قسمت از خودهای اختیاری و عملی هر کس خودی از نوع اجتماعی است، با وجود این، مصاحب کامل خویش را تنها در جهان اندیشه (درون اندیشی) می تواند پیدا کند... اغلب مردم، خواه به صورت پیوسته و خواه به صورت تصادفی در دل خویش به آن رجوع می کنند. حقیرترین فرد بر روی زمین، با این توجه عالی، خود را واقعی و باارزش احساس می کند.» [۳].

«ویلیام جیمز» درباره عمومی بودن این حس در افراد چنین می گوید:

«احتمال دارد که مردمان از لحاظ درجه ی تأثیرپذیری از احساس یک ناظر درونی در وجودشان با یکدیگر اختلاف داشته باشند. برای بعضی از مردم بیش از بعضی دیگر این توجه، اساسی ترین قسمت خودآگاهی را تشکیل می دهد. آنان که بیشتر چنین هستند محتملا دینی ترند، ولی اطمینان دارم که حتی آن کسانی هم که می گویند، بکلی فاقد آنند خود را فریب می هند و حقیقتا تا حدی دیندارند.» [۴].

[صفحه ۱۹]

قهرمانهای افسانه‌ای ساختن از پهلوانان و یا دانشمندان و یا رجال دینی، معلول حس تقدیس بشر است که می خواهد موجودی قابل ستایش و تقدیس داشته باشد و او را عاشقانه و در حدّ مافوق طبیعی ستایش نماید. ستایشهای مبالغه آمیز بشر امروز از قهرمانهای حزبی یا ملی، دم زدن از پرستش حزب، مرام، مسلک، پرچم، آب و خاک و احساس میل به فداکاری در راه این ها همه معلول این حس است. احساس نیایش، احساس [نیاز] غریزی است به کمالی برتر که در او نقصی نیست و جمالی که در آن زشتی وجود ندارد. پرستش از مخلوقات به هر شکل، نوعی انحراف این حس از مسیر اصلی است. انسان در حال پرستش از وجود محدود خویش می خواهد پرواز کند و به حقیقتی پیوند یابد که در آنجا نقص و کاستی و فنا و محدودیت وجود ندارد و به قول «اینشتاین» دانشمند بزرگ عصر ما: «در این حال فرد به کوچکی آمال و اهداف بشری پی می برد و عظمت و جلالی را که در ماورای امور و پدیده ها در طبیعت و افکار تظاهر می نماید، حس می کند.» [۵].

«اقبال» می گوید:

«نیایش، عمل حیاتی و متعارفی است که بوسیله ی آن، جزیره ی کوچک شخصیت ما وضع خود را در کل بزرگتری از حیات اکتشاف می کند.»

عبادت و پرستش نشان دهنده ی یک «امکان» و یک «میل» در انسان است: امکان بیرون رفتن از مرز امور مادی و میل به پیوستن به افق بالاتر و وسیع تر. چنین میلی و چنین عشقی از مختصات انسان است. [۶].

- [۱] مانند ماکس مولر.
[۲] جهانی از خود بیگانه، ص ۱۰۰.
[۳] احیای فکر دینی، ص ۱۰۵.
[۴] احیای فکر دینی، ص ۱۰۵.
[۵] دنیایی که من می بینم، ص ۵۶.
[۶] مجموعه آثار، ج ۲، (انسان در قرآن)، ص ۲۷۷.

پرستش فطری بشر

پیام توحید اساسی ترین پیام قرآن و پایه تمام پیامهای دیگر است. پیام توحید اختصاص به پیامبر خاتم ندارد بلکه سرلوحه ی رسالت همه انبیاء است.
از نظر قرآن مسأله به این شکل مطرح است که هیچگاه به مردم نمی گوید که شما باید اولاً موجودی را عبادت کنید و ثانیاً موجودی که عبادت می کنید باید خدا باشد؛ خیر، بلکه انسان نمیتواند بدون عبادت زیست کند؛ همه مردم به شکلی و بنوعی عبادت و پرستش دارند و این پرستش جزء غرائز ذاتی و فطری بشر است، یعنی بشر فطرتاً گرایش دارد که یک چیزی را تقدیس و تنزیه کند و خویشتن را به او نزدیک نماید.
این گرایش در همه انسانها وجود دارد، و همه مادیون نیز پرستنده هستند حتی کارل مارکس می گوید که: «من می خواهم انسان را از پرستیدن غیر انسان آزاد سازم؛ تا انسان خود را بپرستد».
وی نیز توجه دارد که انسان باید چیزی را پرستش کند ولی بگفته خود میخواهد معبود حقیقی را نشان دهد.

پیام قرآن این است که ای انسان!؛ رب خود؛ پروردگار خود؛ صاحب اختیار خودت را بپرست. آن صاحب اختیاری که تمام هستی به اراده او وابسته است و اگر یک لحظه غافل گردد، «در هم فروریزند غالبها».

- «الذی خلقکم و الذین من قبلکم...» [۱] .
«کسی که شما و گذشتگان شما را آفریده است.» [۲] .
[۱] سوره بقره، آیه ی ۲۱.
[۲] آشنایی با قرآن، ص ۱۳۲.

پرستش بازتاب شناخت

شناخت خدای یگانه به عنوان کاملترین ذات با کاملترین صفات، منزله از هرگونه نقص و کاستی و شناخت رابطه او با جهان که آفرینندگی، نگهداری و فیاضیت،

عطوفت و رحمانیت است، عکس العملی در ما ایجاد می کند که از آن به «پرستش» تعبیر می شود.
پرستش نوعی رابطه خاضعانه و ستایشگرانه و سپاسگزارانه است که انسان با خدای خود برقرار می کند. این نوع رابطه را انسان تنها با خدای خود می تواند برقرار کند و تنها در مورد خداوند صادق است؛

در مورد غیر خدا نه صادق است نه جایز. شناخت خداوند به عنوان یگانه مبدأ هستی و یگانه صاحب و خداوندگار همه چیز، ایجاب می کند که هیچ مخلوقی را در مقام پرستش، شریک او نسازیم. قرآن کریم تأکید و اصرار زیاد دارد بر این که عبادت و پرستش باید مخصوص خدا باشد؛ هیچ گناهی مانند شرک به خدا نیست.

اکنون ببینیم پرستش یا عبادت که مخصوص خداست و انسان نباید این رابطه را جز با خداوند با هیچ موجود دیگری برقرار کند، چیست و چگونه رابطه ای است.

مفهوم پرستش

برای اینکه مفهوم و معنی پرستش روشن شود و تعریف صحیحی بتوانیم از آن به دست دهیم لازم است دو مقدمه ذکر کنیم:

۱- پرستش یا قولی است یا عملی. پرستش قولی عبارت است از یک سلسله جمله ها و اذکار که به زبان می گوئیم، مانند قرائت حمد و سوره و اذکاری که در رکوع و سجود و تشهد نماز می گوئیم و ذکر لبیک که در حج می گوئیم. پرستش عملی مانند قیام و رکوع و سجود در نماز یا وقوف عرفات و مشعر و طواف در حج. غالباً عبادتها، هم مشتمل است بر جزء قولی و هم بر جزء عملی، مانند نماز و حج، که هم بر جزء قولی مشتملند و هم بر جزء عملی.

۲- اعمال انسان بر دو نوع است: بعضی از اعمال خالی از منظور خاص است و به عنوان علامت یک چیز دیگر صورت نمی گیرد، بلکه صرفاً به خاطر اثر طبیعی و تکوینی خودش صورت می گیرد. مثلاً یک کشاورز از آن جهت یک سلسله کارهای مربوط به کشاورزی را انجام می دهد که اثر طبیعی آن کارها را بگیرد. کشاورز کارهای

[صفحه ۲۲]

کشاورزی را به عنوان سمبل و علامت و به عنوان ابراز یک سلسله مقصودها و احساسها انجام نمی دهد. همچنین یک خیاط در کارهای خیاطی. ما که از منزل به طرف مدرسه حرکت می کنیم از حرکت خود جز رسیدن به مدرسه نظری نداریم؛ نمی خواهیم با این کار خود یک منظور دیگر ابراز کرده باشیم.

ولی برخی از کارها را به عنوان علامت یک سلسله مقصودها و ابراز نوعی احساسات انجام می دهیم، مانند این که به علامت تصدیق سر خود را رو به پائین می آوریم و به علامت فروتنی، دم در می نشینیم و به علامت تعظیم و تکریم شخص دیگر خم می شویم.

بیشترین کارهای انسان از نوع اول است و کمترین آن از نوع دوم؛ ولی به هر حال قسمتی از کارهای انسان از این نوع است که کاری برای ابراز مقصودی و نشان دادن احساسی صورت می گیرد. این نوع کار در حکم کلمات و الفاظ و لغات مستعمل و رایج است که برای افاده ی یک منظور و ابراز یک نیت به کار می رود.

اکنون که این دو مقدمه دانسته شد می گوئیم پرستش، چه قولی و چه عملی، یک کار «معنی دار» است. انسان با اقوال عابدانه ی خویش حقیقت بلکه حقایقی را ابراز می دارد و با اعمال عابدانه ی خود، از قبیل رکوع و سجود و وقوف و طواف و امساک، همان را می خواهد بگوید که با اذکار قولی خود می گوید. [۱].

[۱] مجموعه آثار، ج ۲، (جهان بینی توحیدی)، ص ۹۴.

آنچه انسان در عبادت قولی و عملی خود ابراز می‌دارد چند چیز است:

۱- ثنا و ستایش خدا به صفات و اوصافی که مخصوص خداست؛ یعنی اوصافی که مفهومش کمال مطلق است، مثلاً علم مطلق، قدرت مطلقه، اراده‌ی مطلقه. معنی کمال مطلق و علم مطلق و قدرت و اراده‌ی مطلقه این است که محدود و مشروط به چیزی نیست و مستلزم بی‌نیازی خداوند است.

[صفحه ۲۳]

- ۲- تسبیح و تنزیه خدا از هرگونه نقص و کاستی از قبیل فنا، محدودیت، نادانی، ناتوانی، بخل، ستم و امثال این‌ها.
- ۳- سپاس و شکر خدا به عنوان منشأ اصلی خیرها و نعمتها و اینکه نعمتهای ما همه و همه از اوست و غیر او وسیله‌هایی است که او قرار داده است.
- ۴- ابراز تسلیم محض و اطاعت محض در برابر او و اقرار به این که او بلاشرط مطاع است و استحقاق اطاعت و تسلیم دارد. او از آن جهت که خداست شایسته‌ی فرمان دادن است و ما از آن جهت که بنده هستیم شایسته‌ی اطاعت و تسلیم در برابر او.
- ۵- او در هیچ یک از مسائل بالا شریک ندارد. جز او کامل مطلق نیست؛ جز او هیچ ذاتی منزله از نقص نیست؛ جز او کسی منعم اصلی و منشأ اصلی نعمتها که همه‌ی سپاسها به او برگردد نیست؛ جز او هیچ موجودی استحقاق مطاع محض بودن و تسلیم محض در برابر او شدن را ندارد. هر اطاعتی مانند اطاعت پیامبر و امام و حاکم شرعی اسلامی و پدر و مادر یا معلم باید به اطاعت از او و رضای او منتهی شود و گرنه جایز نیست. این است عکس العملی که شایسته‌ی یک بنده در مقابل خدای بزرگ است و جز در مورد خدای یگانه در مورد هیچ موجودی دیگر نه صادق است نه جایز. [۱].
- [۱] مجموعه آثار، ج ۲، (جهان بینی توحیدی)، ص ۹۶.

در انسان زمینه‌ی چیزی وجود دارد که ما آن را عشق می‌نامیم، عشق چیزی است مافوق محبت، محبت در حد عادی در هر انسانی موجود است و انواع مختلف نیز دارد مثلاً محبت دو دوست نسبت به یکدیگر، مرید به مراد خودش، محبت‌های معمولی که بین همسرها وجود دارد و بالاخره محبت‌هایی که بین والدین و اولاد است. اما عشق چیز دیگر است. در زبان عربی نیز این کلمه عشق وجود دارد و از

[صفحه ۲۴]

ماده «عشق» است. «عشقه» نام گیاهی است که در فارسی به آن «پیچک» می‌گویند که به هر چیز برسد به دور آن می‌پیچد مثلاً وقتی به گیاه دیگر می‌رسد، دور آن چنان می‌پیچد که تقریباً آن را در اختیار خودش می‌گیرد و آن را محدود و محصور می‌کند. یک چنین حالتی! و اثرش این است که برخلاف محبت عادی- انسان را از حالت عادی خارج می‌کند، خواب و خوراک را از او می‌گیرد، توجه‌اش را منحصراً به همان نقطه جلب می‌کند و به همان معشوق. یعنی یک نوع، توحید و تأحد در او

بوجود می آورد، یعنی او را از همه چیز می برد و به یک چیز وصل می کند، به طوری که همه چیزش او می شود. یک چنین حالتی در حیوانات مشاهده نشده است. در حیوانات حداکثر همان علائق، در حدود علائقی است که انسانها نسبت به یکدیگر دارند، یا همسرها به هم دارند. اگر غیرت یا تعصب نسبت به هم دارند در حیوانات هم کم و بیش پیدا می شود. ولی این حالت به این شکل، مخصوص انسان است. راجع به این که اصلاً ماهیت این حالت چیست، خود یکی از موضوعات فلسفه شده است، بوعلی سینا رساله‌ای دارد در «عشق»، همچنین ملاصدرا در کتاب اسفار در بخش الهیات صفحات زیادی - حدود چهل صفحه - را اختصاص داده است به تفسیر ماهیت عشق، که این حالت چیست که در انسان پیدا می شود. کما این که امروز هم مسأله ی عشق در روانکاوی تحلیل می شود که ماهیت این حالت در انسانها چیست؟ بعضیها خودشان را با یک کلمه که عشق یک بیماری است، یک ناخوشی است، راحت کرده‌اند ولی این حرف امروز تابع ندارد. نه! بیماری که نیست بلکه موهبت است. مسأله ی اساسی در اینجا این است که آیا عشق یک نوع است یا بیشتر؟ بعضی نظرات این است که عشق یک نوع بیشتر نیست و آن همان عشق جنسی است، یعنی ریشه عضوی دارد، ریشه فیزیولوژیکی دارد و غیر از این نیز نیست و تمام عشقهایی که در عالم وجود داشته است و وجود دارد با همه ی آثار و خواصش، مثل عشقهای رمانتیکی، که این داستانهای عشقی ادبیات جهان را پر کرده اند، تمام این ها را می گویند که جز عشقهای جنسی چیزی نیست.

[صفحه ۲۵]

گروهی عشق را، همین عشق انسان به انسان را دو نوع می دانند. مثلاً ابوعلی سینا، خواجه نصیرالدین طوسی، ملاصدرا، این ها عشق را دو نوع می دانند. برخی از عشقها را عشق جنسی می دانند که البته این نوع عشق را مجازی می دانند، نه عشق حقیقی و بعضی دیگر را روحانی و نفسانی. در عشق جسمانی چون منشاء آن غریزی است، با رسیدن به معشوق و با ارضاء غریزه نیز پایان می گیرد، چون پایش این است. اگر مبدأش ترشحات داخلی باشد با ارضاء شدنش تمام می شود. از آنجا آغاز می شود و به اینجا نیز ختم می شود. ولی این ها مدعی هستند که انسان گاهی به مرحله‌ای از عشق می رسد که مافوق این حرفهاست و به تعبیر خواجه نصیرالدین، در آنها - مشاکلة بین النفوس - یعنی همشکلی بین روحها وجود دارد، و مدعی هستند که در روح انسان یک بذری برای عشق روحانی و نفسانی وجود دارد که اگر هم مادیتی باشد، فقط محرک است و معشوق حقیقی انسان یک حقیقت ماوراء طبیعی است که روح انسان با او متحد می شود و به او می رسد و او را کشف می کند و در واقع معشوق حقیقی در درون انسان است. [۱].

معشوق حقیقی انسان ذات مقدس باری تعالی است و به هر چیز دیگری هرگاه عشق روحانی پیدا کند زنده شدن همان عشق حقیقی است که عشق به ذات حق است که به این صورت پیدا شده است و در واقع پرتوی است از پرستش معشوق حقیقی. [۲].

قدر مسلم این است که بشر عشق را ستایش می کند، یعنی یک امر قابل ستایش می داند، در صورتی که آنچه از مقوله شهوت است قابل ستایش نیست. مثلاً انسان شهوت خوردن یا میل به غذا - که یک امر طبیعی است - دارد. آیا این میل از آن جهت که یک میل طبیعی است هیچ قابلیت تقدس پیدا کرده؟ تا بحال شما دیده اید حتی یک نفر بیاید میلش به فلان غذا را ستایش کند؟ عشق هم تا آنجا که به شهوت

[صفحه ۲۶]

[جنسي] مربوط باشد، مثل شهوت خوردن است و قابل تقدیس نیست. ولي بهر حال، این حقیقت، تقدیس شده است و قسمت بزرگی از ادبیات دنیا را تقدیس عشق تشکیل مي دهد: این از نظر روانکاو ي فردي يا اجتماعي فوق العاده قابل توجه است که این پدیده چیست؟

عجیب تر این است که بشر افتخار مي کند به این که در زمینه معشوق، همه چیزش را فدا کند و خودش را در مقابل او فاني نشان بدهد، يعني این براي او عظمت و شکوه است که در مقابل معشوق از خود چیزی ندارد و هر چه هست اوست و به تعبیر دیگر « فناء عاشق در مقابل معشوق ». چیزی است نظیر آنچه که در باب اخلاق گفتیم که در اخلاق چیزی است که با منطق منفعت جور در نمی آید ولي فضیلت است، مثل ایثار، از خود گذشتن. ایثار با خودمحوري جور در نمی آید انسان از جنبه ي خیر اخلاقي، جود را، احسان را، ایثار را و فداکاری را تقدیس مي کند، این ها را فضیلت، عظمت و بزرگی مي داند. در اینجا هم مسأله عشق با مسأله شهوت متفاوت است، چون اگر شهوت باشد، يعني شينی را براي خود خواستن. فرق میان شهوت و غیر شهوت در همین جاست. که آنجا که کسی عاشق دیگری است و مسأله، مسأله ي شهوت است هدف تصاحب معشوق و از وصال او بهره مند شدن است، ولي در «عشق» اصلا مسأله ي وصال و تصاحب مطرح نیست. مسأله ي فناي عاشق در معشوق مطرح است، يعني باز با منطق خودمحوري سازگار نیست.

این است که این مسأله در این شکل، فوق العاده قابل بحث و تحلیل است که این چیست در انسان؟ این چه حالي است؟ و از کجا سرچشمه مي گیرد که فقط در مقابل او مي خواهد تسلیم محض باشد، از من او، از خود و از انانیتش چیزی باقي نماند. در ادبیات عرفاني فوق العاده است.

در این زمینه مولوي شعرهاي خيلي خوبي دارد که:

عشق قهار است و من مقهور عشق
چون قمر روشن شدم از نور عشق

مسأله پرستش این است، يعني عشق انسان را مي رساند به مرحله اي که مي خواهد از معشوق، خدایي بسازد و از خود، بندهاي؛ او را هستي مطلق بداند و

[صفحه ۲۷]

خود را در مقابل او نیست و نیستی حساب کند. این از چه مقوله اي است؟ واقعیت این حالت چیست؟ گفتیم که یک نظریه این است که مي گوید عشق بطور مطلق ریشه و غایت جنسي دارد، روي همان خط غریزه ي جنسي حرکت مي کند و ادامه مي یابد و تا آخر هم جنسي است.

نظریه ي دیگر همان نظریه اي است که عرض کردیم حکماي ما این نظریه را تأیید مي کنند، که به دو نوع عشق قائل هستند: عشقهاي جنسي و جسماني و عشقهاي روحاني و مي گویند زمینه ي عشق روحاني در همه ي افراد بشر وجود دارد.

نظریه ي سومي وجود دارد که مي خواسته جمع کند بین آن دو نظریه.

نظریه ای هم فروید، روانکاو معروف دارد که همه چیز و بطریق اولی عشق را نیز جنسی می داند. فروید، علم دوستی، خیر، فضیلت، پرستش، و عشق و همه چیز را جنسی می داند، البته نظریه او را الان کسی قبول ندارد. [۳].

[۱] فطرت، ص ۵۷.

[۲] فطرت، ص ۶۴.

[۳] فطرت، ص ۶۱.

تضاد دو عشق

مجنون شتر تازه زائیده ای را سوار شده بود و می خواست به خانه معشوق برود، از شهر که یک مقداری دور شد، رفت در خیال معشوق و محبوب خودش و غافل از حیوان. کم کم دستش شل شد و مهار شتر رها شد و تقریباً مجنون مثل یک بار شد روی حیوان. حیوان کم کم احساس کرد کسی کاری به کارش ندارد، و از طرفی بچه اش در خانه بود. سرش را برگرداند بطرف خانه، آمد و آمد، مجنون یک دفعه چشم باز کرد دید به طویله رسید. به جایی این که برسد به خانه معشوق رسید به طویله. دوباره حیوان را بطرف خانه معشوق بازگرداند. باز مقداری که رفت دوباره مجنون میلش به لیلی کشید و حیوان رها شد و حیوان هم به فکر معشوق و محبوب خودش در طویله افتاد. باز برگشت و این کار چندین بار تکرار شد.

[صفحه ۲۸]

همچو مجنون در تنازع با شتر
گه شتر چربید و گه مجنون حر

یکدم ار مجنون ز خود غافل شدی
ناقه گردیدی و واپس آمدی

می گوید بالاخره مجنون خودش را پرتاب کرد از روی شتر پایین و گفت:

ای ناقه چو هر دو عاشقیم
ما دو ضد پس همراه نالایقیم

من عاشقم تو هم عاشق، من عاشق لیلی هستم از آن طرف باید بروم، تو عاشق بچه ات هستی بطرف طویله باید بروی. ما دو تا با همدیگر نمی توانیم برویم.

عشق مولا کی کم از لیلایستی

بنده بودن بهر او والاستي [۱].

[۱] فطرت، ص ۷۰.

اخلاق و پرستش

يکي از نظريات در مورد اعمال اخلاقي بشر، نظريه ي «پرستش» است. مي گویند آن سلسله از اعمال بشر که با افعال طبيعي متفاوت است و در همه ي افراد بشر وجود دارد و همه ي افراد بشر آن کارها را تقدیس و ستایش مي کنند و شرافتمندانه و انساني و مافوق کارهاي طبيعي مي خوانند، از مقوله ي پرستش هستند. بعضي اينگونه افعال را از نوع عاطفه و محبت مي دانند، و بعضي از نوع عقل و دانش و فهم، و بعضي از نوع اراده ي قوي، و بعضي ندای وجدان انسان، و بعضي از مقوله ي زیبایی. حال عرض مي کنم یک نظريه ي دیگر هم درباره ي طبیعت اينگونه کارهاي مقدس بشري هست و آن اين است که اين کارها از مقوله ي پرستش است، از مقوله ي عبادت خداست ولي عبادتي ناآگاهانه. مثلا آن کسي که اعمال اخلاقي را از نوع زیبایی مي دانست مي گفت چون زیبایی منحصر به زیبایی محسوس نيست و زیبایی معقول هم زیبایی است، آنکه کار اخلاقي مي کند، جمال و زیبایی عقلي کار اخلاقي را احساس مي کند و اين جمال و زیبایی او را به سوي خود مي کشد همچنانکه زشتي کار غير اخلاقي و ضد اخلاقي او را از آن متنفر مي کند. در کارهاي اخلاقي جاذبه‌اي است از نوع جاذبه ي زیبایی، و در کارهاي ضد اخلاقي دافعه‌اي است از نوع دافعه هاي ضد

[صفحه ۲۹]

زیبایی.

ولي اين نظريه، نظريه ي عجيبي است و آن اين است: کسي که کار اخلاقي مي کند، حتي آن کس که در شعور آگاه خودش خدا را نمي شناسد و به وجود خدا اعتراف ندارد و يا فرضا اعتراف دارد ولي در شعور آگاه خودش اين کار را براي رضاي خدا انجام نمي دهد و با اين کار، خداپرستي نمي کند، کار اخلاقي او یک نوع خداپرستي و پرستش ناآگاهانه است.

ممکن است سؤال شود: مگر ممکن است خداپرستي ناآگاهانه باشد؟ جواب اين است: بله، حتي ما خداشناسي ناآگاهانه هم داريم. يعني همه ي مردم در عمق فطرتشان- و در اصطلاح امروز ناآگاهانه- خدای خودشان را مي شناسند. تفاوت افراد مردم در خداشناسي در مرحله ي آگاهانه است. اين مطلب اگر ديروز يعني در قرون گذشته باور کردندش اندکي مشکل بود، امروز باور کردن آن خيلي آسان است. يعني امروز اين مطلب به اثبات رسیده که انسان داراي دو نوع شعور است: شعور ظاهر و شعور مغفول عنه، يعني شعوري که خود انسان از آن اطلاع و آگاهی دارد، و شعوري که آن هم خودش نوعي آگاهی است ولي ظاهرا انسان از آن بي خبر است. [۱].

براي اين که مثالي براي آگاهانه و ناآگاهانه ذکر کرده باشم، مثلش مثل طفل است از نظر غریزه:

همچو ميل کودکان با مادران
سر ميل خود نداند در لبان

بچه‌اي که تازه از مادر متولد مي شود همان روزهاي اول و دوم که هنوز چشمهايش را نمي تواند باز بکند و قطعا از وجود مادر آگاهانه اطلاع ندارد يعني هنوز در ضميرش، در ذهنش از مادر تصويري ندارد و نمي داند مادري هم دارد، گرسنه اش که مي شود سرش را هي خم مي کند، لبهايش را هي کج مي کند اين طرف و آن طرف؛ اين لبها ناآگاهانه در جستجوي پستان مادر است. يعني اگر از اين کودک کسي توضيح بخواهد دنبال چه مي گروي؟ قادر به توضيح نيست، هنوز ذهنش از

[صفحه ۳۰]

تصويرها و نقشها مزين نشده، که اگر هم بتواند حرف بزند باز نمي تواند اين مطلب را بيان بکند، اما ناآگاهانه به سوي چيزي که وجود دارد مي رود، ناآگاهانه در جستجوي پستان مادر است. تازه اين ها در انسان خيلي ضعيف است، در حيوانات قوي تر است. در حيوانات و بخصوص در حشرات اين غرايز بسيار زياد است. در انسان هم در بسياري از مسائل اين مقدار غريزه است. [۲].
علماي روانکاوي امروز معتقدند که بيشتري قسمت شعور انسان شعور مغفول عنه اوست و کمترین بخش شعور انسان آن شعوري است که انسان از وجود آن آگاه است.
مثلا اگر ما به درون خودمان مراجعه بکنيم و محتويات ضمير خودمان را تفتيش نماييم، مقداري احساسات، معلومات و اطلاعات، تمايلات، بغضها و حباها و اين جور چيزها پيدا مي کنيم و بعد هم خيال مي کنيم غير از اين چيزي نيست، و حال آنکه اطلاعات و معلومات و مدرکات، و نيز احساسات و تمايلات زيادي در اعماق روح ما رسوب کرده که ما از آنها بي خبر هستيم. يعني قسمت عمده ي روح من از اين مني که الان با شما حرف مي زند مخفي است، و قسمت عمده ي روح شما از اين شمائي که الان داريد به حرف من گوش مي کنيد مخفي است. در مقام مثال مي گویند اگر شما هندوانه‌اي را در یک حوض آب بياندايد چقدر از آن آب بيرون است؟ مقدار کمي شايد نه عشرش را آب فراگرفته و یک عشرش بيرون است. يا اگر قطعه يخ بزرگي را در حوض آب بياندايد چقدرش از آب بيرون است و چقدرش زير آب؟ عينا شعور انسان هم آن قسمتي که آشکار است نسبت به آن قسمتي است که مخفي است اين جور است.
عالم هم همين طور است. اين عالم طبيعت که به تعبير قرآن عالم شهادت است، در مقابل عالم غيب و حقايق مخفي، نسبتش همين نسبت است اگر خيلي بيشتري از اين نباشد. عالم طبيعت با تمام کهکشانش و ستارگان و اين جوي که بشر

[صفحه ۳۱]

چون نمي داند آخرش به کجا منتهي مي شود مي گوید جو لاييتناهي- و شايد هم لاييتناهي است- نسبت به عالمي که بر اين عالم احاطه دارد يعني نسبت به آن قسمتي از عالم که پنهان است بسيار کوچک است، و به تعبير حديث مثل اين است که حلقه‌اي را در یک صحرا بياندازند. آن حلقه نسبت به صحرا چه نسبتي دارد؟ هيچ.

حالا اين مطلب که مي گوييم پرستش ناآگاهانه، موجب تعجب نشود که مگر مي شود پرستش، ناآگاهانه باشد؟ آدم زنده که وکیل و وصي نمي خواهد. من که خودم مي فهمم که خدا را پرستش نمي کنم، اصلا

من خدا را قبول ندارم، در عین حال شما می گوید آن کار اخلاقی من یک پرستش ناآگاهانه است؟! جواب این است: بله، تو خیلی چیزها را نمی دانی، انجام می دهی و خودت نمی دانی. خودت، خودت را نمی شناسی. [۳].

حال معنای این که کارهای اخلاقی از مقوله ی پرستش است چیست؟ انسان به حسب فطرت کارهای اخلاقی را شریف و شرافتمندانه می داند با این که از خودگذشتگی است و با منطق طبیعی سازگار نیست و حتی با منطق عقل عملی به این معنا یعنی عقلی که به انسان می گوید خودت و منافع خود را باید حفظ بکنی سازگار نیست. مع ذلک انسان این کارها را انجام می دهد و در این کارها یک نوع شرافت و عظمتی تشخیص می دهد، علوّ و بزرگواری تشخیص می دهد، حس می کند که با انجام این کارها خودش را بزرگواری می کند؛ مثل ایثار، از خود گذشتگی و انصاف دادن.

آن عمق روح انسان، آن فطرت انسان، آن عمق قلب انسان، با یک شامّه ی مخصوص، ناآگاهانه همین طور که خدا را می شناسد، این قوانین خدا را می شناسد؛ رضای خدا را می شناسد و کار را بالفطره در راه رضای خدا انجام می دهد، ولی خودش نمی داند که دارد قدم در راه رضای خدا برمی دارد. [۴].

[صفحه ۳۲]

حقیقت این است که اخلاق از مقوله ی عبادت و پرستش است. انسان به همان میزان که خدا را ناآگاهانه پرستش می کند، ناآگاهانه هم یک سلسله دستورهای الهی را پیروی می کند. وقتی که شعور ناآگاهش تبدیل بشود به شعور آگاه، که پیغمبران برای همین آمده اند (پیغمبران آمده اند برای این که ما را به فطرت خودمان سوق بدهند و آن شعور ناآگاه و آن امر فطری را تبدیل کنند به یک امر آگاهانه) آن وقت دیگر تمام کارهای او می شود اخلاقی، نه فقط همان یک عده کارهای معین؛ خوابیدن او هم می شود یک کار اخلاقی، غذا خوردن او هم می شود یک کار اخلاقی. یعنی وقتی برنامه زندگی ما براساس تکلیف و رضای حق تنظیم شد، آن وقت خوردن ما، خوابیدن ما، راه رفتن ما، حرف زدن ما و خلاصه زندگی و مردن ما یکپارچه می شود اخلاق، یعنی یکپارچه می شود کارهای مقدّس:

«انّ صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین». [۵].

همه چیز می شود لله، و همه چیز می شود اخلاق. [۶].

[۱] فلسفه اخلاق، ص ۱۱۶.

[۲] فلسفه اخلاق، ص ۱۲۷.

[۳] فلسفه اخلاق، ص ۱۱۶.

[۴] فلسفه اخلاق، ص ۱۲۷.

[۵] سوره انعام، آیه ی ۱۶۲.

[۶] فلسفه اخلاق، ص ۱۳۲.

پرستش در هستی

آیا پرستش منحصر به انسان است و فقط انسان است که خدا را پرستش می کند آن هم بعضی از انسانها؟ گفتیم نه، اولاً آن پرستش آگاهانه است که بعضی انسانها پرستش می کنند و بعضی نمی کنند. ناآگاهانه همه پرستش می کنند، بلکه پرستش حقیقتی است که در همه ی موجودات عالم وجود دارد و موجودی در عالم نیست که پرستنده ی حق نباشد. [۱].

در مسأله ی عشق قبلاً مطرح کردیم که حتی آن کسی که غیر خدا را می جوید محرک اصلیش جستجوی خداست، اشتباه در مصداق کرده است «و بعنهم فی سبیل محبتہ» [۲] تمام وجود در طریق محبت الهی در

حرکتند. آن گیاه هم که حرکت می کند جز عشق او هیچ در سر ندارد، آن سنگ هم که با قوه جاذبه حرکت می کند، در واقع

[صفحه ۳۳]

غیر از این که حق و ذات حق را جستجو می کند و محبت خدا در ذات اوست، چیز دیگری نیست. آنگاه آیاتی از قبیل:

«وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ». [۳] .

«أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ». [۴] .

«وَ بِاللَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ». [۵] .

«يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ». [۶] .

«سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ». [۷] .

معنای عام تری پیدا می کند و دامنه آن خیلی وسیع می شود، یعنی قرآن یک جهان بینی وسیعی به ما می دهد.

شعراي عارف مسلک نیز در این زمینه شعرهایی گفته اند مانند آنکه «نظامی» گفته است:

خبر داری که سیاحان افلاک
چرا گردند گرد مرکز خاک

چه می خواهند از این منزل بریدن
که می جویند از این مهمل کشیدن

در این محرابگه، معبودشان کیست
از این آمد، شدن، مقصودشان چیست

همه هستند سرگردان چو پرگار
پدیدآرنده ی خود را طلبکار

و آن غزل معروف که:

ره رو منزل عشقیم و زسر حد عدم
تا به اقلیم وجود این همه راه آمده ایم

حافظ غزلی دارد که:

روشن از پرتو رویت نظری نیست، که نیست
منت خاک درت بر بصری نیست، که نیست

می خواهد بگوید هیچ کس نیست - حتی آنکه منکر است - که رویش از پرتو روی تو روشن نباشد -
منتها خودش نمی داند و نمی فهمد - باز همان را بعبارت

[صفحه ۳۴]

زیر تأکید می کند:

ناظر روی تو صاحب نظرانند آری
سر گیسوی تو در هیچ سری نیست، که نیست

گروه صاحب نظر، آنهایی هستند که تو را می بینند و می فهمند که می بینند و درک می کنند و گروهی
دیگر آنهایی هستند که می بینند و خودشان نمی فهمند که می بینند.
حاجی سبزواری صاحب کتاب منظومه که حکیم و فیلسوف و عارف فوق العاده متقی و با حالی است
(گرچه شهرتش به علمش است ولی مقام عملش از مقام علمش بالاتر است) شعر هم می گفته است به
فارسی و عربی. البته شاعر درجه اول نیست ولی شعرهای خوب هم زیاد دارد و بعضی از شعرهایش
واقعا عالی است. همین غزل حافظ را او استقبال کرده است و در همین معنا شعری گفته است همردیف
با شعر حافظ:

شورش عشق تو در هیچ سری نیست، که نیست
منظر روی تو زیب نظری نیست، که نیست

نیست یک مرغ دلی، کش نفکندی به قفس
تیر بیداد تو تا پر به پری نیست، که نیست

زغانم به فراغ رخ زلفت زغان
سگ کویت همه شب تا سحری نیست، که نیست

نه همین از غم او سینه ما صد چاک است
داغ او لاله صفت بر جگری نیست، که نیست

موسي نيست که دعوي انالحق شنود
ورنه اين زمزمه اندر شجري نيست، که نيست

چشم ما ديده ي خفاش بود ورنه تو را
پرتو حسن به ديوار و دري نيست، که نيست

[صفحه ۳۵]

گوش اسرار شنو نيست، و گرنه «اسرار»
برش از عالم معنا خبري نيست، که نيست [۸].

اين سخن قرآن است که: ذره اي از ذرات عالم نيست که پرستنده ي حق نباشد، همچنانکه انساني نيست ولو ناآگاه که پرستنده ي حق نباشد. تنها شما خدا را تسبيح نمي کنيد و حمد و ثنا نمي گوييد، همه ي اشياء خدا را تسبيح مي کنند و حمد و ثنا مي گویند «وَ اِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ». [۹] پس پرستش در منطق قرآن منحصر نيست به پرستش آگاهانه انسان، که شايد در بسياري از انسانها ناقص ترين اقسام پرستش هاست که مثلاً بايستيم رو به قبله، دو رکعت نماز بخوانيم در حالي که روحمان در نماز اصلاً حاضر نيست بلکه در جاي ديگر مشغول کار ديگري است. يک خم و راست ظاهري مي شويم.

فارابي فيلسوف معروف اسلامي که در هزار و صد سال پيش مي زيسته و اخيرا به مناسبت هزارمين سال ولادتش، در ايران و غير ايران دارند از او بسيار تجليل مي کنند، جمله اي دارد، مي گوید: «صَلَّتِ السَّمَاءُ بِدَوْرَانِهَا وَ الْاَرْضُ بِرَجَائِنِهَا وَ الْمَطَرُ بِهَطْلَانِهِ وَ الْمَاءُ بِسَبْلَانِهِ». مي گوید آسمان که گردش مي کند، آن گردش، نماز و عبادت و پرستش آسمان است و زمين که تکان مي خورد همين جور، باران که ريزش مي کند، آن ريزش، پرستش اوست، آب که جريان پيدا مي کند، آن جريان، پرستش و عبادت اوست.

جمله ي ذرات عالم در نهران
با تو مي گویند روزان و شبان

ما سميعيم و بصير و باهشيم
با شما نامحرمان ما خامشيم

چه شما سوي جمادي مي رويد
محرم جان خدادان كي شويد

مسأله اين كه شعور از مختصات انسان و حيوان نيست، در گياهها هم هست، و حتي منحصر به گياهها هم نيست، در جمادات هم مرتبه اي از شعور وجود دارد، جزء مسائلي است كه در علم امروز مطرح است و طرفداراني دارد كه معتقدند هر

[صفحه ۳۶]

ذره اي از ذرات عالم، در حدّ خودش از درجه اي از شعور بهره مند است. [۱۰].

عشق بحري، آسمان بر وي كفي
چون زليخا در هواي يوسفي

دور گردان را ز موج عشق دان
گر نبودي عشق بفسردي جهان

كي جمادي محو گشتي در نبات؟
كي فدائي روح گشتي ناميات؟

روح كي گشتي فدائي آن دمي؟
کز نسيمش حامله شد مريمي؟

هر يكي بر جا فسردي همچو يخ
كي بدوي پيران و جويان چون ملخ

ذره ذره عاشقان آن جمال
رو كند سوي علو همچون نهال

سبح لله هست اشتابشان
تنقيه ي تن مي كنند از بهر جان [۱۱] [۱۲].

[۱] فلسفه اخلاق، ص ۱۲۳.

- [۲] صحیفه ی سجادیه.
- [۳] سوره اسراء، آیه ی ۴۴.
- [۴] سوره آل عمران، آیه ی ۸۳.
- [۵] سوره رعد، آیه ی ۱۵.
- [۶] سوره جمعه، آیه ی ۱.
- [۷] سوره حشر، سوره صف، آیه ی ۱.
- [۸] فطرت، ص ۱۸۰.
- [۹] سوره اسراء، آیه ی ۴۴.
- [۱۰] فلسفه اخلاق، صفحه ی ۱۲۳.
- [۱۱] مثنوی، دفتر سوم، ص ۳۴ و دفتر پنجم، ص ۱۰۳.
- [۱۲] مجموعه آثار، ج ۳، (امدادهای غیبی)، ص ۳۴۴.

پرورش حس پرستش

تعلیمات اسلامی نشان می دهد که این مکتب مقدس الهی به همه ی ابعاد انسان اعم از جسمی و روحی، مادی و معنوی، فکری و عاطفی، فردی و اجتماعی توجه عمیق داشته است و نه تنها جانب هیچ کدام را مهمل نگذاشته است بلکه عنایت خاص به «پرورش» همه ی این ها روی اصل معینی داشته است. [۱]. پرورش عقل و فکر و کسب استقلال فکری و مبارزه با اموری که بر ضد استقلال عقل است از قبیل تقلید از نیاکان، از اکابر و چشم پرکن ها، از رفتار اکثریت و امثال این ها مورد عنایت شدید اسلام است. پرورش اراده و کسب مالکیت بر نفس و آزادی معنوی از حکومت مطلقه ی میلهای مبنای بسیاری از عبادات اسلامی و سایر تعلیمات اسلامی است. پرورش حس

[صفحه ۳۷]

حقیقت جویی و علم طلبی، پرورش عواطف اخلاقی، پرورش حس جمال و زیبایی، پرورش حس پرستش، هر کدام به نوبه ی خود مورد توجه عمیق اسلام است. [۲]. پس، از جمله چیزهایی که واقعا ما باید به آن توجه داشته باشیم که در درجه اول در خودمان و در فرزندانمان پرورش بدهیم، حس پرستش و عبادت به همان معنای واقعی آن است. چهار تا خم و راست شدن به صورت نماز که انسان خودش هم نمی فهمد چه می کند، و اصلا نفهمد که حال یعنی چه، مناجات یعنی چه، راز و نیاز یعنی چه، منقطع شدن به حق یعنی چه، و این که لحظاتی بر انسان بگذرد که در آن لحظات اصلا انسان چیزی از غیر خدا به یادش نیاید یعنی چه، این عبادت نیست. و نیز انسان فقط دهانش را یک ماه رمضان هر روز از صبح تا غروب ببندد، این عبادت نیست. پس قطعا این حس باید در ما پرورش پیدا کند تا یکی از ارکان تربیت اسلامی در ما پیدا بشود. [۳].

[صفحه ۴۱]

- [۱] مجموعه آثار، ج ۲، (انسان در قرآن)، ص ۲۸۴.
- [۲] مجموعه آثار، ج ۲، (انسان در قرآن)، ص ۲۸۵.

عبادت و پرستش خداوند یکتا و ترک پرستش هر موجود دیگر، یکی از اصول تعلیمات پیامبران الهی است، تعلیمات هیچ پیامبری از عبادت خالی نبوده است. چنانچه می دانیم در دیانت مقدسه اسلام نیز عبادت سرلوحه همه تعلیمات است، چیزی که هست در اسلام عبادت به صورت یک سلسله تعلیمات جدا از زندگی که صرفاً به دنیای دیگر تعلق داشته باشد وجود ندارد، عبادت اسلامی با فلسفه های زندگی توأم است و در متن زندگی واقع است. گذشته از این که برخی عبادات اسلامی به صورت مشترک و همکاری دسته جمعی صورت می گیرد، اسلام به عبادتهای فردی نیز آن چنان شکل داده است که متضمن انجام پاره ای از وظائف زندگی است، مثلاً نماز که مظهر کامل اظهار عبودیت است چنان در اسلام شکل خاص یافته است که حتی فردی که می خواهد در گوشه خلوت به تنهایی نماز بخواند خود به خود به انجام پاره ای از وظایف اخلاقی و اجتماعی از قبیل نظافت، احترام به حقوق دیگران، وقت شناسی، جهت شناسی، ضبط احساسات، اعلام صلح و سلم با بندگان شایسته خدا و غیره مقید می گردد.

عبادت نیاز روحی بشر

یکی از خلقهای ثابت همگانی تغییرناپذیر و نسخ ناپذیر که زمان هیچ وقت نمی تواند در آن تأثیر داشته باشد عبادت و پرستش است. یکی از حاجتهای بشر پرستش است. پرستش یعنی چه؟ پرستش آن حالتی را می گویند که در آن انسان یک توجهی می کند از ناحیه ی باطنی خودش به آن حقیقتی که او را آفریده است و خودش را در قبضه ی قدرت او می بیند، خودش را به او نیازمند و محتاج می بیند؛ در واقع سیری است که انسان از خلق به سوی خالق می کند. این امر اساساً قطع نظر از هر فایده و اثری که داشته باشد خودش یکی از نیازهای روحی بشر است. انجام ندادن آن، در روح بشر ایجاد عدم تعادل می کند. مثال ساده ای عرض می کنم: اگر ما کجاوه ای داشته باشیم و حیوانهایی، خورجینهایی که روی این حیوانها می گذارند باید تعادلشان برقرار باشد. نمی شود یک طرف پر باشد و طرف دیگر خالی. انسان در وجود خودش خانه ی خالی زیاد دارد. در دل انسان جای خیلی از چیزها هست. هر احتیاجی که برآورده نشود، روح انسان را مضطرب و نامتعادل می کند. اگر انسان بخواهد در تمام عمر به عبادت بپردازد و حاجت های دیگر خود را برنیآورد، همان حاجت ها او را ناراحت می کند. عکس مطلب هم این است که اگر انسان همیشه دنبال مادیات برود و وقتی برای معنویات نگذارد، باز همیشه روح و روان او ناراحت است. «نهرو» مردی است که از سنین جوانی لامذهب شده است. در اواخر عمر یک تغییر حالی در او پیدا شده بود. خودش می گوید من، هم در روح خودم و هم در جهان یک خلای را، یک جای خالی را احساس می کنم که هیچ چیز نمی تواند آن را پر کند مگر یک معنویتی. و این اضطرابی که در جهان پیدا شده است، علتش این است که نیروهای معنوی جهان تضعیف شده است. این بی تعادلی در جهان از همین است. می گوید الان در کشور اتحاد جماهیر شوروی این ناراحتی به سختی وجود دارد. تا وقتی که این مردم گرسنه بودند و گرسنگی به ایشان اجازه نمی داد که درباره چیز دیگری فکر بکنند، یکسره در فکر تحصیل معاش و در فکر مبارزه بودند. بعد که یک زندگی عادی پیدا کردند (الان) یک

ناراحتی روحی در میان آنان پیدا شده است. در موقعی که از کار بیکار می شوند تازه اول مصیبت آنهاست که این ساعت فراغت و بیکاری را با چه چیز پر بکنند؟ بعد می گوید من گمان نمی کنم اینها بتوانند آن ساعات را جز با یک امور معنوی با چیز دیگری پر بکنند. و این همان خلایق است که من دارم.

پس معلوم می شود که واقعا انسان یک احتیاجی به عبادت و پرستش دارد. امروز که در دنیا بیماریهای روانی زیاد شده است، در اثر این است که مردم از عبادت و پرستش رو برگردانده اند. ما این را حساب نکرده بودیم ولی بدانید هست.

نماز قطع نظر از هر چیزی طبیب سر خانه است یعنی اگر ورزش برای سلامتی مفید است، اگر آب تصفیه شده برای هر خانه ای لازم است، اگر هوای پاک برای هر کس لازم است، اگر غذایی سالم برای انسان لازم است، نماز هم برای سلامتی انسان لازم است. شما نمی دانید اگر انسان در شبانه روز ساعتی از وقت خودش را اختصاص به راز و نیاز با پروردگار بدهد، چقدر روحش را پاک می کند! عنصرهای روحی موزنی به وسیله ی یک نماز از روح انسان بیرون می رود. [۱].

[۱] اسلام و مقتضیات زمان، ص ۲۹۲.

عبادت راز آفرینش

خداوند انسان را برای این آفرید که تنها او را پرستش کند و فرمان او را بپذیرد. پس او وظیفه اش اطاعت امر خداست:

«همانا جن و انس را نیافریدیم مگر برای این که مرا پرستش کنند». [۱].

او جز در راه پرستش خدای خویش و جز با یاد او خود را نمی یابد، و اگر خدای خویش را فراموش کند، خود را فراموش می کند و نمی داند که کیست و برای چیست و چه باید کند و کجا باید برود:

«همانا از آنان مباشید که خدا را فراموش کردند و خداوند، خودشان را از یاد خودشان برد.» [۲].

[۱] سوره ذاریات، آیه ی ۵۶.

[۲] سوره حشر، آیه ی ۱۹.

عبادت پیمان الهی

«أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ، وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ، أَلْقَدْ أَضَلُّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ.» [۱].

سخن از یک عهد و پیمان است: ای بنی آدم، ای فرزندان آدم! (صحبت یک نفر و دو نفر، و یک امت و دو امت نیست) آیا من با شما پیمان نبستم؟ می گوید من و شما قبلا با یکدیگر قرارداد و پیمان بستیم که شیطان را پرستش نکنید. اینجا پرستش شیطان، شیطان پرستی به آن معنا نیست که برویم در یک محراب، مجسمه شیطان را بسازیم، بلکه همان تبعیت از شیطان است. «و أَنْ اعْبُدُونِي» ما با همدیگر

پیمان بستیم که شیطان را پرستش نکنید و مرا پرستش کنید- هذا صراط مستقیم- راه راست که شما را به سعادت برساند این است. [۲].

[۱] سوره یس، آیه ی ۶۰ - ۶۲.

[۲] مجموعه آثار، ج ۳، (فطرت)، ص ۶۰۳.

عبادت مأموریت انسان

«وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ» [۱].

پیغمبر، قرآن و آیات آن، بینه الهی است، این بینه الهی از مردم چه می خواهد، یک وقت هست، بینه الهی یک تکلیف شاق می کند، چیزی از مردم می خواهد که زندگی مردم را به هم میریزد، آن وقت مردم امرشان دائر است میان این که یا این زندگیشان را بکلی به هم بریزند، همه چیز را رها کنند برای این که بخواهند، مثلا سخن این پیغمبر را بپذیرند، خوب اگر این طور باشد آدم یک مقداری می تواند به مردم حق بدهد، که آقا این کار آسانی نیست، این پیغمبر آمده به من می گوید: تو که زن داری، زندگی داری، شغل داری، بچه داری، کسانی داری، همه را رها کن، می خواهیم با همدیگر برویم مثلا در دامنه کوه در آنجا می خواهیم تنها باشیم تا وقتی که بمیریم، نه، پیغمبر آمده از این ها چیزهایی خواسته که نه تنها شاق نیست

[صفحه ۴۵]

بلکه اصلاح کننده همان زندگیشان هم هست، مگر از آنها چه خواسته؟ اول در مورد پرستش گفته، جز خدا هیچ موجودی را پرستش نکن، مگر این چیز بدی است؟ و ما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين- گفته فقط خدا را بپرستید و غیر از خدا هیچ کس را نپرستید و دین را و راه را و خضوع را فقط برای او انجام بدهید و بس این چه جور خواسته ای است؟ له الدین حنفاء.

حنیف: یعنی حق گرا، فرقی با جنیف این است که ما دو نوع تمایل داریم، تمایل از حق به باطل که به این « جنافت » می گویند و تمایل از باطل به حق که به آن « حنافت » می گویند. به تعبیر دیگر گرایش به اعتدال، میانه روی، و کذالک جعلناکم امه وسطا را می گویند حنافت، که همان گرایش به حق هم هست، گرایش به افراط یا تفریط را می گویند: جنافت، خوب این بینه از مردم چه خواسته است؟ اول این که جز خدا هیچ معبودی عبادت نشود، خضوع فقط و فقط در برابر اوست، حنفاء، حق گرا باشید، معتدل باشید و دوم یقیموا الصلوة، نماز را اقامه کنید که پیوند میان عبد و خالق است، به پا دارید نماز را، مکرر گفته ایم که بپا داشتن نماز غیر از خواندن نماز است بپاداشتن نماز یعنی نماز را جوری بخوانید که حق نماز ادا بشود، نماز با حضور قلب، نماز با خشوع و خضوع، نماز با تفکر که این را می گویند اقامه نماز. [۲].

[۱] سوره بینه، آیه ی ۵.

[۲] تفسیر هفت سوره از قرآن، ص ۹۲.

عبادت نشانه ایمان

روزی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در وقت بین الطلوعین سراغ «اصحاب صُفّه» رفت (پیامبر، زیاد سراغ اصحاب صغه می رفت) در این میان، چشمش به جوانی افتاد. دید این جوان یک حالت غیر عادی دارد: دارد تلوتلو می خورد، چشمهایش به کاسه سر فرورفته است و رنگش، رنگ

عادي نيست. جلو رفت و فرمود: كيف اصبحت؟ (چگونه صبح کرده اي) عرض کرد: أَصْبَحْتُ مُوقِنًا يَا رَسُولَ اللَّهِ در حالي صبح کرده ام که اهل يقينم؛ يعني آنچه تو با زبان خودت از راه گوش به ما گفته اي، من اکنون از راه بصيرت مي بينم. پيغمبر مي خواست يك مقدار از او حرف بکشد،

[صفحه ٤٦]

فرمود: هر چيزي علامتي دارد، تو که ادعا مي کني اهل يقين هستي، علامت يقين تو چيست؟ ما علامه يقينک؟ عرض کرد: «انَّ يَقِينِي يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ الَّذِي أَحْزَنَنِي وَ اسَهَرَ لَيْلِي وَ أَظْمَأَ هَوَاجِرِي» علامت يقين من اين است که روزها مرا تشنه مي دارد و شبها مرا بي خواب؛ يعني اين روزهاي روز و شب زنده داريتها، علامت يقين است. يقين من نمي گذارد که شب سر به بستر بگذارم؛ يقين من نمي گذارد که حتي يك روز مفطر باشم. فرمود: اين كافي نيست، بيش از اين بگو؛ علامت بيشتري از تو مي خواهم. عرض کرد يا رسول الله الان که در اين دنيا هستم، درست مثل اين است که آن دنيا را مي بينم و صداهاي آنجا را مي شنوم؛ صداي اهل بهشت را از بهشت و صداي اهل جهنم را از جهنم مي شنوم؛ يا رسول الله! اگر به من اجازه دهی، اصحاب را الان يك يك معرفي کنم که کداميك بهشتي و کداميك جهنمي اند. فرمود: سکوت! ديگر سخن مگو. [١].

گفت پيغمبر صباحي زيد را
كيف اصبحت اي رفيق باصفا

گفت عبداً مو قنا باز اوش گفت
كو نشان از باغ ايمان گر شگفت

گفت تشنه بوده ام من روزها
شب نخفتستم ز عشق و سوزها

گفت از اين ره كو ره آوردی بيار
در خور فهم و عقول اين ديار

گفت خلقان چو ببينند آسمان
من ببينم عرش را با عرشيان

هين بگويم يا فروبندم نفس
لب گزيدش مصطفي يعني كه بس

بعد پیغمبر به او فرمود: جوان! آرزویت چیست؟

عرض کرد: یا رسول الله شهادت در راه خدا.

آن عبادتش و این هم آرزویش؛ آن شبش و این هم روزش. این می شود مؤمن اسلام، می شود انسان اسلام؛ همانکه دارای هر دو درد است، ولی درد دومش را از درد اولش دارد؛ آن درد خدائی است که این درد دوم را در او ایجاد کرده است [۲].

[صفحه ۴۷]

[۱] اصول کافی، جلد ۲، ص ۵۳ و کنز العمال، ج ۱۳، ص ۳۵۱.

[۲] انسان کامل، ص ۱۰۲.

عبادت سرلوحه ی تعلیمات اسلام

در جلسه ای که راجع به عبادت صحبت می کردم گفتم: نگوئید اسلام تنها یک دین اجتماعی است، اسلام تنها دین اخلاق است. بلکه اسلام دین همه ی اینهاست. اسلام بالاترین حرف را درباره ی تعلیمات اجتماعی گفته است. می فرماید:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» [۱] تمام پیغمبران را فرستادیم برای این که در میان مردم عدالت اجتماعی پیدا بشود. اسلام برای اخلاق خوب، بالاترین حرفها را زده است. می فرماید:

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» [۲] ولی آیا اسلام که ارزش تعلیمات اجتماعی را اینقدر بالا برده، از ارزش عبادت چیزی کاسته است؟ ابداء، ارزش عبادت را هم یک ذره نکاسته است بلکه مقام عبادت را در مافوق همه این ها حفظ کرده است.

از نظر اسلام سرلوحه تعلیمات، عبادت است. اگر عبادت درست باشد آن دو تایی دیگر درست می شود و اگر عبادت نباشد آن دو تا واقعیت پیدا نمی کند. باور نکنید که یک کسی در دنیا پیدا بشود که در مسائل اخلاقی و اجتماعی مسلمان خوبی باشد ولی در مسائل عبادی مسلمان خوبی نباشد. ما برای آدم نماز نخوان چیزی از مسلمانی قائل نیستیم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: بعد از ایمان به خدا چیزی در حدّ نماز نیست. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نماز مثل چشمه ی آب گرمی است که در خانه ی انسان باشد و انسان روزی پنج بار در آن آب گرم شستنشو بکند.

«تَعَاهَدُوا أَمْرَ الصَّلَاةِ وَحَافِظُوا عَلَيْهَا» [۳] (کلام امر است) یعنی رسیدگی به کار نماز بکنید، محافظت بر نماز بکنید. خداوند به پیغمبر می فرماید:

«وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا» به خاندانت دستور بده که نماز بخوانند، خودت هم بر نماز صبر کن یعنی نماز، زیاد بخوان و آن را تحمل کن.

«إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَى مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ».

[صفحه ۴۸]

خدا می داند که تو و افرادی که با تو هستند شبها بپا می خیزید، عبادت می کنید، خدا را پرستش می کنید.

«وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا»، اي پیغمبر! قسمتی از شب را تهجد بکن «بر او واجب بود» شاید که خدا به این حال تو را به مقام محمود برساند. [۴].

[۱] سوره ی حدید، آیه ی ۲۵.

[۲] سوره ی جمعہ، آیه ی ۲.

[۳] نهج البلاغہ، خطبہ ی ۱۹۷.

[۴] اسلام و مقتضیات زمان، ص ۲۹۴.

ابعاد عبادت

از نظر اسلام هر کار خیر و مفیدی اگر با انگیزه پاک خدایی توأم باشد عبادت است، لهذا درس خواندن، کار و کسب کردن، فعالیت اجتماعی کردن اگر لله و فی الله باشد عبادت است. [۱].
فقهاء این را مطرح کرده اند که هر عملی، اگر انسان آن عمل را به داعی- یعنی به انگیزه- رضای خدا انجام بدهد می شود عبادت؛ البته عملی که پیکره اش هم صلاحیت داشته باشد. یعنی هر عملی که فی حد ذاته، عمل خوبی باشد و مصلحت باشد، اگر انسان آن را برای خدا انجام بدهد و انگیزه اش در آن کار خدا باشد، عبادت است. بنابراین ممکن است خوابیدن انسان هم عبادت بشود. گفته اند اگر کسی زندگی اش را آنچنان تنظیم بکند که هر کارش در جا و در وقت واقع شود، خودش را هم آن چنان تربیت بکند که واقعا اعمالش را برای خدا انجام دهد، او شبانه روز در عبادت است: خوابش عبادت است، بیداریش عبادت است، غذا خوردنش عبادت است، راه رفتنش عبادت است، لباس پوشیدنش عبادت است، همه ی کارهایش عبادت است؛ چون فرض این است که همه را برای خدا انجام می دهد. این مطلب درستی است، و این که انسان باید همیشه در حال عبادت باشد معنایش همین است. یعنی یک لحظه هم نباید باشد که انسان در حال عبادت نباشد. ولی اشتباه نشود؛ این یک وقت سبب نشود که ما خیال بکنیم چون هر کاری

[صفحه ۴۹]

که مصلحت باشد اگر برای خدا انجام بدهیم عبادت است، پس من در مطب خودم هستم، فرض این است که کارم را برای خدا انجام می دهم و عبادت می کنم، پس نیازی به آن عبادت که روحش ذکر خدا و خلوت با خدا و فراموش کردن غیر خدا و انقطاع از غیر خدا است، نیست. نه، آن عبادت در جای خودش به هر حال لازم است. اگر آن نباشد، این صورت نمی گیرد. و آن یعنی کاری که محض عبادت است و هیچ مصلحتی غیر از عبادت ندارد.

ما در اسلام دو جور کار داریم؛ یک کار را اصطلاحاً می گویند «عبادت محض»، یعنی کاری که مصلحتی غیر از عبادت ندارد، مثل نماز. یک کارهای دیگر داریم که مصلحتهای زندگی است و ما می توانیم آنها را به صورت عبادت درآوریم و باید هم درآوریم. پس هر کار، وقتی که در راه رضای خدا و برای خدا باشد عبادت است، ولی اشتباه نشود که این بی نیازکننده ی ماست از آن عبادتی که اصلاً کارش فقط این است که انسان توجه به خدا دارد و استغفار می کند. نه، این، انسان را از آن بی نیاز نمی کند. پیغمبر هم هیچ وقت خودش را از آن بی نیاز نمی دانست، امیرالمؤمنین هم خودش را از آن بی نیاز نمی دانست، و هیچ انسانی از آن بی نیاز نمی شود. [۲].

[۱] سیری در نهج البلاغہ، ص ۸۱.

[۲] تعلیم و تربیت، ۳۴۷.

تقدیس و تنزیه عبادت است

عبادت در قاموس معارف اسلام مفهوم وسیعی دارد، هر نوع طاعتی که از طاعت خدا سرچشمه نگیرد. خواه اطاعت نفس اماره و یا اطاعت انسانهای دیگر، شرک محسوب می شود. البته اینگونه شرکها مراتب ضعیف شرک است و مستلزم خروج از حوزه اسلام نیست، ولی اعمالی که به «قصد انشاء عبادت» و اظهار عبودیت انجام می گیرد، یعنی اعمالی که هیچ مفهوم و معنی ندارد جز تقدیس و تنزیه کامل طرف و اظهار عبودیت نسبت به او، از قبیل رکوع و سجود و قربانی و غیره، به هیچ وجه برای غیر خدا جایز نیست، نه برای پیغمبر و امام و نه برای

[صفحه ۵۰]

فرشته و یا چیز دیگر، این اعمال اگر برای غیر ذات احدیت صورت گیرد شرک است، اعم از اینکه با عقیده توحیدی، یعنی توحید در ذات و در صفات و در خالقیت توأم باشد یا نباشد. این مطلب نیازمند به توضیح است: هر توجه یا خضوع نسبت به چیزی عبادت نیست، خضوع نسبت به چیزی اگر جنبه تقدیس پیدا کند عبادت است. توضیح اینکه اگر اظهار خضوع انسان صرفاً به قصد و عنوان «خود کم بینی» و «خود کم نشان دادن» باشد، تواضع و فروتنی است. و اما اگر اظهار خضوع به قصد و عنوان محترم شمردن دیگری باشد آن تعظیم و تکریم است. هیچ یک از تواضع و تعظیم عبادت نیست. فرق تواضع و تعظیم در این است که مفهوم و معنی تواضع اعلام کوچکی خود است و مفهوم و معنی تعظیم، اعلام عظمت و احترام دیگری است. و اما اگر خضوع انسان در برابر چیزی به عنوان تقدیس و تنزیه اعلام مبرا بودن آن چیز از نقص باشد این عبادت است و برای خدا جایز نیست، چون تنها موجودی که مبرا از نقص است و شایسته تقدیس است ذات احدیت است. تسبیح و تقدیس دو گونه است: لفظی و عملی. تسبیح لفظی به این است که انسان با یک جمله لفظی معبود خود را تقدیس کند، مثلاً کلمه ی «سبحان الله» و همچنین کلمه ی «الحمد لله» که جمیع حمدها را به خدا اختصاص می دهد و او را فاعل حقیقی همه نعمت ها و منشأ همه خیرات و برکات و کلمات اعلام می کند و همچنین کلمه «الله اکبر» که خدا را برتر از هر چیز که در تصور آید و بلکه برتر از توصیف اعلام می کند، تسبیح و تقدیس لفظی است. اینگونه کلمات جز درباره ذات اقدس احدیت جایز نیست، خواه ملک مقرب و یا نبی مرسل باشد. نظیر این جمله هاست جمله ی «لا حول و لا قوة الا بالله».

و اما تقدیس عملی این است که انسان عملی انشاء کند که مفهوم آن عمل، قدوسیت آن موجودی است که آن عمل برای او صورت می گیرد، از قبیل رکوع و سجود و قربانی. البته عمل مانند لفظ صراحت ندارد ممکن است همین اعمال به قصد تعظیم صورت گیرد و در این صورت عبادت نیست و خود عمل هم مقدس

[صفحه ۵۱]

شمرده نمی شود، یعنی یک عمل عادی است ولی اعمالی که در مقابل بت و یا آتش و غیره صورت می گیرد. جنبه تقدیس پیدا می کند، زیرا به قصد تقدیس آنها صورت می گیرد. آنچه فطری بشر است «تقدیس» است، انسان بالفطره می خواهد در برابر یک موجود منزّه از نقص و آراسته به کمال بایستد و

او را تقدیس و تنزیه نماید تقدیس چون از یک حس فطری سرچشمه می گیرد و غریزه ستایش کمال مطلق است که انسان را وادار به این عمل می نماید، خواه و ناخواه، با نوعی اعتقاد به استقلال شیء مورد تقدیس بطور مستشعر و یا غیر مستشعر توأم است، ولو به صورت خطای در تطبیق. به عبارت دیگر، عبادت و تقدیس چون از یک حس غریزی سرچشمه می گیرد، لزومی ندارد که انسان در مرحله شعور ظاهر واقعاً معتقد به شایستگی و میرا بودن از نقص و استقلال ذاتی یا فعلی آن معبود باشد. آری این است معنی تقدیس، و این است فرق تقدیس و تواضع و همچنین فرق تقدیس و تعظیم ساده و همچنین فرق تقدیس و توجه و قبله قرار دادن. آنچه زردشتیان در مورد آتش انجام می دهند تقدیس است، نه تواضع و نه تعظیم ساده و نه قبله قرار دادن. تقدیس و تنزیه بودن یک عمل، کافی است برای این که عبادت شمرده شود، خواه توأم با اعتقاد صریح به مقام ربوبیت مطلقه و یا رب النوعی باشد و یا نباشد. [۱].

[۱] خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۲۵۰.

تفکر عبادت است

مطلب دیگری که جنبه ی تربیتی دارد و در تعلیمات اسلامی زیاد هست، تفکر است. در آثار زیادی داریم که تفکر عبادت است:

«تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ. تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةً. تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً.» با اختلافاتی که هست. البته این اختلاف نیست، تفکرها متفاوت است.

[صفحه ۵۲]

پس خود تفکر عبادت است. بنابراین سه نوع عبادت خواهیم داشت: عبادت بدنی مثل نماز خواندن، روزه گرفتن؛ عبادت مالی مثل زکات دادن، خمس دادن، و به طور کلی انفاقات؛ و عبادت فکری (عبادت صرفاً روحی) که نامش تفکر است.

و تفکر افضل انواع عبادات است. این که می گویند:

«تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ يَ سِتِّينَ سَنَةً يَ سَبْعِينَ سَنَةً، معلوم می شود که ارزش تفکر، از آن عبادتهای دیگر خیلی بیشتر است. یک ساعت این، ممکن است برابر باشد با شصت سال عبادت بدنی بدون تفکر. و نباید سوء تفاهم بشود که مقصود جانشین سازی است که آن عبادت را رها کنید و به این بچسبید. مقصود این نیست. هر کدام در جای خود لازم و ضروری است. مقصود بیان ضرورت این امر است.

پیوند عبادت و ولایت

حقیقت این است که روح مذهب تشیع که آن را از سایر مذاهب اسلامی ممتاز می کند و بینش اسلامی خاص به پیروان خود می دهد، دید خاص این مذهب درباره «انسان» است، از طرفی استعدادهایی انسان را بسی شگرف می داند که بدان اشاره شد و جهان انسان را هیچگاه از وجود انسان کامل که همه استعدادهایی انسانی در او به فعلیت رسیده باشد خالی نمی داند و از طرف دیگر طبق بینش این مذهب عبودیت یگانه وسیله وصول به مقامات انسانی است و طی طریق عبودیت به صورت کامل و تمام، جز با عنایت معنوی و قافله سالاری انسان کامل که ولی و حجت خدا است میسر نیست. از اینرو اولیاء این مذهب گفته اند:

«بني الاسلام علي خمس: علي الصلوة و الزكوة و الصوم و الحج و الولاية و لم يناد بشيء كما نودي بالولاية» [۱]، [۲].

[صفحه ۵۳]

[۱] وسائل، ج ۱، صفحه ي ۴.

[۲] ولاها و ولايتها، ص ۱۰۴.

فلسفه ی عبادت

يكي از دلایل حجیت عقل از نظر قرآن این است که برای احکام و دستورها فلسفه ذکر می کند معنای این امر این است که دستور داده شده معلول این مصلحت می باشد. علمای اصول می گویند مصالح و مفاسد در سلسله ی علل احکام قرار می گیرند. مثلاً قرآن در یکجا می گوید نماز بپای دارید و در جای دیگر فلسفه اش را هم یادآوری می کند:

«إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» [۱].

اثر روحی نماز را متذکر می گردد که چگونه بانسان تعالی می دهد و بسبب این تعالی انسان از فحشاء و بدیها انزجار و انصراف پیدا می کند و یا از روزه یاد می کند و بدنبال دستور به اجرای آن می گوید: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» [۲].

و چنین است در مورد سایر احکام نظیر زکوة و جهاد و... که درباره ی همه ی آنها از لحاظ فردی و اجتماعی توضیح می دهد. به این ترتیب قرآن به احکام آسمانی در عین ماورائی بودن جنبه این دنیایی و زمینی می دهد و از انسان می خواهد درباره ی آنها اندیشه کند تا کنه مطلب برای او روشن گردد و تصور نکند که اینها صرفاً یک سلسله رمزهای مافوق فکر بشر است. [۳].

[۱] سوره ی عنکبوت، آیه ی ۴۵.

[۲] سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۳.

[۳] آشنایی با قرآن، ص ۵۲.

توحید در عبادت

توحید مراتب و اقسام دارد:

توحید ذاتی، توحید صفاتی، توحید افعالی، توحید عبادی.

توحید ذاتی، یعنی این که ذات پروردگار یگانه است، مثل و مانند ندارد، ماسوا همه مخلوق اوست و دون درجه و مرتبه او در کمال، بلکه قابل نسبت به او نیست، آیه ی کریمه «لیس کمثله شيء» و یا آیه ی «لم یکن له کفوا احد» مبین توحید ذاتی است.

[صفحه ۵۴]

توحید صفاتی، یعنی صفات خداوند از قبیل علم، قدرت، حیات، اراده، ادراک، سمیعیّت، بصیریت، حقایقی غیر از ذات پروردگار نیستند، عین ذات پروردگارند. به این معنی که ذات پروردگار به نحوی

است که همین صفات بر او صدق می‌کند و یا (به قولی) به نحوی است که آثار این صفات بر او مترتب است.

توحید افعالی، یعنی نه تنها همه ذاتها، بلکه همه کارها (حتی کارهای انسان) به مشیت و اراده خداوند است و به نحوی خواسته‌ی ذات مقدس اوست.

توحید عبادی، یعنی جز ذات پروردگار، هیچ موجودی شایسته عبادت و پرستش نیست، پرستش غیر خداوند مساوی است با شرک و خروج از دایره توحید اسلامی.

توحید در عبادت از نظری با سایر اقسام توحید فرق دارد، زیرا آن سه قسم دیگر مربوط است به خدا و این قسم مربوط است به بندگان. به عبارت دیگر، یگانگی ذات و منزله بودنش از مثل و مانند و یگانگی او در صفات، و یگانگی او در فاعلیت از شؤون و صفات اوست، اما توحید در عبادت یعنی لزوم یگانگی پرستی، پس توحید در عبادت از شؤون بندگان است نه از شؤون خداوند.

ولی حقیقت این است که توحید در عبادت نیز از شؤون خداوند است زیرا توحید در عبادت یعنی یگانگی خداوند در شایستگی برای معبودیت، پس او یگانه معبود به حق است. کلمه‌ی لا اله الا الله همه مراتب توحید را شامل است، و البته مفهوم ابتدایی آن توحید در عبادت است.

توحید ذاتی و توحید در عبادت جزء اصول اولیه‌ی اعتقادی اسلامی است، یعنی اگر کسی در اعتقادش به یکی از این دو اصل خللی باشد جزء مسلمین محسوب نمی‌گردد. احدی از مسلمین با این دو اصل مخالف نیستند.

اخیراً فرقه وهابیه که پیرو محمد بن عبدالوهابند و او تابع ابن تیمیه حنبلی شامی است مدعی شده اند که پاره‌ای از اعتقادات مسلمین مثل اعتقاد به شفاعت و پاره‌ای از اعمال مسلمین مانند توسلات و استمدادات از انبیاء و اولیاء بر ضد اصل توحید در عبادت است، ولی سایر مسلمین آنها را منافی با توحید در عبادت

[صفحه ۵۵]

نمی‌دانند. پس اختلاف وهابیه با سایر مسلمین در این نیست که آیا یگانه موجود شایسته پرستش خداوند است یا غیر خداوند- مثلاً انبیاء و اولیاء نیز شایسته پرستشند- در این جهت تردید نیست که غیر خدا شایسته پرستش نیست، اختلاف در این است که آیا استشفاعات و توسلات عبادت است یا نه؟ پس نزاع فی مابین، صغروی است نه کبروی، علمای اسلام با بیانات مبسوط و مستدل نظریه وهابیان را رد کرده اند. [۱].

مراتب سه گانه‌ای که در بالا گفته شد توحید نظری و از نوع شناختن است؛ اما توحید در عبادت، توحید عملی و از نوع «بودن» و «شدن» است. آن مراتب توحید، تفکر و اندیشه‌ی راستین است و این مرحله از توحید «بودن» و «شدن» راستین. توحید نظری بینش کمال است و توحید عملی جنبش در جهت رسیدن به کمال. توحید نظری پی بردن به «یگانگی» خداست و توحید عملی «یگانه شدن» انسان است. توحید نظری «دیدن» است و توحید عملی «رفتن».

توحید عملی یا توحید در عبادت یعنی یگانه پرستی، به عبارت دیگر، در جهت پرستش حق یگانه شدن. بعداً خواهیم گفت که عبادت از نظر اسلام، مراتب و درجات دارد. روشن ترین مراتب عبادت، انجام مراسم تقدیس و تنزیه است که اگر برای غیر خدا واقع شود مستلزم خروج کلی از جرگه‌ی اهل توحید و از حوزه‌ی اسلام است. ولی از نظر اسلام پرستش منحصر به این مرتبه نیست؛ هر نوع جهت اتخاذ کردن، ایده آل گرفتن و قبله‌ی معنوی قرار دادن، پرستش است. آن کسی که هواهای نفسانی خود را جهت حرکت و ایده‌ی آن و قبله‌ی معنوی خود قرار بدهد آنها را پرستش کرده است:

«أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ». [٢].
«آیا دیدی آن کس را که هوای نفس خود را خدا و معبود خویش قرار داده است؟»

[صفحه ٥٦]

آن کس که امر و فرمان شخص دیگر را که خدا به اطاعت او فرمان نداده، اطاعت کند و در برابر آن تسلیم محض باشد او را عبادت کرده است:
«اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ». [٣].
«همانا عالمان دینی خود و زاهدان خود را به جای خدا، خدای خویش ساخته اند.»
«و لَا يَتَّخِذُ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ». [٤].
«همانا بعضی از ما انسانها بعضی دیگر را خدای خویش و مطاع و حاکم بر خویش قرار ندهیم.»
بنابراین، توحید عملی یا توحید در عبادت یعنی تنها خدا را مطاع و قبله ی روح و جهت حرکت و ایده آل قرار دادن و طرد هر مطاع و جهت و قبله و ایده آل دیگر؛ یعنی برای خدا خم شدن و راست شدن، برای خدا قیام کردن، برای خدا خدمت کردن، برای خدا زیستن، برای خدا مردن، آن چنان که ابراهیم گفت:
«وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفاً وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ». [٥].
ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین، لا شریک له و بذلک امرت و انا اول المسلمین». [٦].
«روی دل و چهره ی قلب خود را حق گرایانه به سوی حقیقتی کردم که ابداع کننده ی همه ی جهان علوی و سفلی است؛ هرگز جزء مشرکان نیستم... همانا نمازم، عبادتم، زیستتم و مردنم برای خداوند، پروردگار جهانهاست. او را شریکی نیست. به این فرمان داده شده ام و من اولین تسلیم شدگان به حق هستم.»
این توحید ابراهیمی، توحید عملی اوست. کلمه ی طیبه ی «لا اله الا الله» بیش از هر چیزی ناظر بر توحید عملی است؛ یعنی جز خدا شایسته پرستش نیست. [٧].

[صفحه ٥٧]

- [١] مجموعه آثار، ٣، کلام ص ٧٠، ص ٢٦.
- [٢] سوره فرقان، آیه ی ٤٣.
- [٣] سوره توبه، آیه ی ٣١.
- [٤] سوره آل عمران، آیه ی ٦٤.
- [٥] سوره انعام، آیه ی ٧٩.
- [٦] سوره انعام، آیه ی ١٦٢ و ١٦٣.
- [٧] مجموعه آثار، ج ٢، ص ١٠٤.

شرک

نکته ای که در اینجا لازم بتذکر است این است که توحید نقطه مقابل شرک است. کلمه شرک؛ از مشارکت است. چنانچه در قرآن از جمله تقاضاهای موسی از خداوند این است که «وَ اَشْرِكُهُ فِي اَمْرِي» [۱] یعنی در این تبلیغ رسالت هارون را با من شریک گردان. حال ببینیم آیا معنای شرک این است که لزوماً انسان غیر خدا را با خدا شریک بکند، یعنی در آن واحد دو تا معبود داشته باشد؟ و اگر احیاناً انسان بکلی خدا را نپرستد و تنها موجودی غیر خدا را پرستش کند، دیگر شرک نیست؟

مثلاً در داستان قوم سباء در قرآن مجید آمده است که «هدهد» به «سلیمان» گفت: «جِنَّتَكَ مِنْ سَبَائِنِيًّا يَقِينًا»، برای تو خبری یقینی آورده ام «إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَ اُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ، وَ جَدُّهَا وَ قَوْمُهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ...» [۲].

مردمی را دیدم که یک زن بر آنها پادشاهی می کرد یک تخت و عرش بزرگی داشت و آن زن و آن قوم را یافتم که خورشیدپرست بودند.

آیا این مردمی که خورشید را می پرستیدند و غیر خورشید چیزی را نمی پرستیدند چون معبود واحد دارند دیگر مشرک نیستند؟

در اصطلاح قرآن تنها معنای شرک ثنویت در اعتقاد نیست، بلکه معنای شرک، بجای خدا غیر را نهادن است. چون در منطق قرآن همه موجودات خدا را پرستش می کنند، حال اگر کسی غیر خدا را بجای خدا نهاد؛ در عبودیت برای خدا شریک قائل شده است. گرچه خود او غیر از آن معبود باطل چیز دیگری را نپرستد و روی این حساب آنها که یک جا خورشیدپرست هستند نیز مشرکند. [۳].

[صفحه ۵۸]

[۱] سوره طه، آیه ی ۳۲.

[۲] سوره نمل، آیه ی ۲۴.

[۳] آشنایی با قرآن، صفحه ی ۱۳۲.

شرک در پرستش

برخی از ملل در مرحله ی پرستش، چوب یا سنگ یا فلز یا حیوان یا ستاره یا خورشید یا درخت یا دریا را می پرستیده اند. این نوع از شرک فراوان بوده و هنوز هم در گوشه و کنار جهان یافت می شود. این شرک، شرک در پرستش است و نقطه ی مقابل توحید در عبادت است.

سایر مراتب شرک، شرک نظری و از نوع شناخت دروغین است، اما این نوع شرک، شرک عملی و از نوع «بودن» و «شدن» دروغین است.

البته شرک عملی نیز به نوبه ی خود مراتب دارد. بالاترین مراتبش که سبب خروج از حوزه ی اسلام است شرک جلی خوانده می شود. اما انواع شرک خفی وجود دارد که اسلام در برنامه ی توحید عملی با آنها سخت مبارزه می کند. بعضی از شرکها آن اندازه ریز و پنهان است که با ذره بینهای بسیار قوی نیز به زحمت قابل دیدن است. در حدیث است از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم:

«الشِّرْكَ اخْفِي مِنَ الذَّرِّ عَلَي الصَّافِي فِي اللَّيْلَةِ الظُّلْمَا، وَ ادْنَاهُ يَحِبُّ عَلَي شَيْءٍ مِنَ الْجَوْرِ وَ يَبْغِضُ عَلَي شَيْءٍ مِنَ الْعَدْلِ وَ هَلِ الدِّينُ اِلَّا الْحَبُّ وَ الْبَغْضُ فِي اللَّهِ. قَالَ اللَّهُ «إِنَّ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» [۱]. «.

«شُرک (راه یافتن شرک) مخفی تر است از راه رفتن مورچه بر سنگ صاف در شب تاریک. کمترین شرک این است که انسان کمی از ظلم را دوست بدارد و از آن راضی باشد و یا کمی از عدل را دشمن بدارد. آیا دین چیزی جز دوست داشتن و دشمن داشتن برای خداست؟ خداوند می فرماید بگو اگر خدا را دوست می دارید مرا (دستورات مرا که از جانب خداست) پیروی کنید تا خداوند شما را دوست بدارد». اسلام هرگونه هواپرستی، جاه پرستی، مقام پرستی، پول پرستی، شخص پرستی را شرک می شمارد. قرآن کریم در داستان برخورد موسی و فرعون، جابرا نه فرمان

[صفحه ۵۹]

راندن فرعون بر بنی اسرائیل را «تعبید» (بنده گرفتن) می خواند. از زبان موسی در جواب فرعون می گوید: «و تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ» [۲] یعنی تو بنی اسرائیل را بنده ی خود ساخته ای و آنگاه بر من منت می گذاری که هنگامی که در خانه ی تو بودم چنین و چنان شد؟! بدیهی است که بنی اسرائیل نه فرعون را پرستش می کردند و نه بردگان فرعون بودند، بلکه صرفاً تحت سیطره ی طاغوتی و ظالمانه ی فرعون قرار داشتند که در جای دیگر از زبان فرعون این غلبه و سیطره ی ظالمانه را نقل می کند: «إِنَّا قَوْمُهُمْ قَاهِرُونَ» [۳] آنان زبردست ما و مافوق آنها هستیم و قاهر بر آنها. و هم در جای دیگر از زبان فرعون نقل می کند که: «و قَوْمُهَا لَنَا عَابِدُونَ» یعنی خویشاوندان موسی و هارون (بنی اسرائیل) بندگان ما هستند. در آیه ی کریمه کلمه ی «لنا» (از برای ما) بهترین قرینه است بر این که مقصود پرستش نیست، زیرا فرضاً بنی اسرائیل مجبور به پرستش بودند، فرعون را پرستش می کردند نه همه ی فرعونیان را. آن چیزی که از ناحیه ی فرعون و همه ی فرعونیان (به اصطلاح قرآن «ملاً» فرعون) بر بنی اسرائیل تحمیل شده بود اطاعت اجباری بود. علی علیه السلام در خطبه ی «قاصعه» آنگاه که محکومیت بنی اسرائیل در چنگال فرعون و تسلط ظالمانه فرعون را شرح می دهد با تعبیر «بنده گرفتن» ذکر می کند، می فرماید:

«اتَّخَذْتُهُمُ الْفِرَاعِيَّةَ عَبِيداً».

«فراعنه آنان را عبد خود قرار داده بودند». [۴].

[۱] تفسیر المیزان (متن عربی)، ذیل آیه ی «قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني».

[۲] سوره شعراء، آیه ی ۲۲.

[۳] سوره اعراف، آیه ی ۱۲۷.

[۴] مجموعه آثار، ج ۲، (مقدمه ای بر جهان بینی)، ص ۱۲۴.

پرستش جباران

«وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ

[صفحه ۶۰]

بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً» [۱].

«خداوند نوید داده به آنان که ایمان آورده و شایسته عمل کرده اند که آنها را خلافت زمین دهد آن چنان که پیش از آنها به کسانی دیگر خلافت زمین داد، دینی را که خداوند برای آنها پسندیده است منتشر سازد و ترس آنها را تبدیل به امنیت نماید. مرا عبادت کنند و چیزی را شریک من قرار ندهند».

جمله ی آخر این آیه که ناظر به این است که آنگاه که حکومت حق و خلافت الهی برقرار می شود اهل ایمان از قید اطاعت هر جباری آزادند، به این صورت بیان شده که تنها مرا عبادت می کنند و شریکی برای من نمی سازند. از این معلوم می شود که از نظر قرآن هر اطاعت، امری عبادت است؛ اگر برای خدا باشد اطاعت خداست و اگر برای غیر خدا باشد شرک به خداست.

این جمله عجیب است که فرمان برداریهای اجباری که از نظر اخلاقی به هیچ وجه عبادت شمرده نمی شود از نظر اجتماعی عبادت شمرده می شود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«إِذَا بَلَغَ بَنُو الْعَاصِ ثَلَاثِينَ اتَّخَذُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا وَ عِبَادَ اللَّهِ حَوْلًا وَ دِينَ اللَّهِ دَخْلًا» [۲].

«هرگاه اولاد عاص بن امیه (جد مروان حکم و اکثریت خلفای اموی) به سی تن رسد، مال خدا را میان خود دست به دست می کنند، بندگان خدا را بنده ی خود قرار می دهند و دین خدا را مغشوش می سازند».

اشاره است به ظلم و استبداد امویان. بدیهی است که امویان نه مردم را به پرستش خود می خواندند و نه آنها را مملوک و برده ی خود ساخته بودند، بلکه استبداد و جباریت خود را بر مردم تحمیل کرده بودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با آینده نگری الهی خود، این وضع را نوعی شرک و رابطه ی «رب و مربوبی» خواند. [۳].

[صفحه ۶۱]

[۱] سوره نور، آیه ی ۵۵.

[۲] شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه، خطبه ی ۱۲۸.

[۳] مجموعه آثار، ج ۲، (مقدمه ای بر جهان بینی)، ص ۱۲۴.

شرک در خالقیت و شرک در عبادت

برخی شرک در عبادت را با شرک در خالقیت اشتباه کرده اند خیال کرده اند که لازمه شرک در عبادت این است که آن چیزی که پرستش می شود در نظام آفرینش از نظر خلق و ایجاد، مقامی داشته باشد و چون زردشتیان چنین مقامی در نظام آفرینش برای آتش قائل نبوده اند پس مشرک نبوده اند، اگر چنین است پس اعراب جاهلیت نیز مشرک نبوده اند، زیرا آنان نیز جز این که عملی که باید برای خدا صورت گیرد، یعنی نماز و قربانی، برای بتها انجام می دادند، کاری نمی کردند. آنها هرگز بت «هبل» یا «عزی» و غیره را رب النوع مستقل نمی دانستند.

اشتباه دیگر این است که اگر چیزی وجودش خیلی مفید بود مانعی ندارد بشر او را پرستش کند. مقایسه تقدیس آتش با توجه حین نماز به سمت کعبه، مقایسه غلطی است هیچ مسلمانی هر چند عامی باشد آنگاه که به سوی کعبه برای نماز می ایستد در خاطرش خطور نمی کند که می خواهد با این عمل کعبه را تعظیم و تکریم و تقدیس کند. اسلام که کعبه را قبله نماز قرار داده باین معنی نیست که مردم در حین نماز کعبه را تقدیس کنند و لهذا در ذهن هیچ مسلمانی تقدیس کعبه خطور نمی کند از این جهت درست مثل این است که به مسلمانان می گفتند هنگام نماز همه رو به نقطه جنوب بایستید که مفهومی جز این که در حین عبادت همه وضع واحدی داشته باشند ندارد. هرگز در دین اسلام کوچکترین اشاره ای به این مطلب

نیست که خداوند با کعبه و مسجدالحرام یک ارتباط خاص دارد بلکه عکس آن تعلیم داده شده است قرآن کریم صریحاً می‌فرماید: «أَيُّمَّا تَوَلَّوْا فَنَّمَّ وَجْهُ اللَّهِ» [۱].
و اگر به کعبه گفته می‌شود «بیت» از آن جهت است که هر معبدی «بیت الله» است. پس رو به کعبه ایستادن تنها مبتنی بر یک حکمت و فلسفه اجتماعی است، آن حکمت این است که اولاً مسلمانان از لحاظ جهتی که در حین انجام عمل

[صفحه ۶۲]

عبادت انتخاب می‌کنند. یکی باشند تفرق و تشتت نداشته باشند. ثانیاً نقطه ای که برای وحدت انتخاب می‌کنند، همانجا باشد که اولین بار در جهان برای پرستش خدای یگانه ساخته شد که این خود نوعی احترام به عبادت خداوند یکتاست. [۲].

[۱] سوره بقره، آیه ی ۱۱۵.

[۲] خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۳۲۴.

مرز توحید و شرک در عبادت

مرز توحید و شرک در توحید عملی «به سوی اوپی» است (انا الیه راجعون). توجه به هر موجود- اعم از توجه ظاهری و معنوی - هرگاه به صورت توجه به یک راه، برای رفتن به سوی حق باشد و نه یک مقصد، توجه به خداست. در هر حرکت و مسیر، توجه به راه از آن جهت که راه است و توجه به علامتها و فلشها و نشانه های راه برای گم نشدن و دور نیفتادن از مقصد از آن جهت که این ها علامتها و نشانه ها و فلشها هستند، «به سوی مقصد» بودن و «به سوی مقصد رفتن» است.
انبیاء و اولیاء راههای خدا هستند: «أَنْتُمْ السَّبِيلُ الْأَعْظَمُ وَالصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ». [۱].
آنان علامتها و نشانه های سیر الی الله هستند: «وَأَعْلَامًا لِعِبَادِهِ وَمَنَارًا فِي بِلَادِهِ وَ أَدْلَاءَ عَلَي صِرَاطِهِ» [۲].

هادیان و راهنمایان به سوی حق می‌باشند: «الدُّعَاةَ إِلَى اللَّهِ وَالْأَدْلَاءَ عَلَي مَرْضَاةِ اللَّهِ» پس مسأله این نیست که توسل و زیارت و خواندن اولیاء و انتظار کاری مافوق الطبیعی از آنها شرک است، مسأله چیز دیگر است. اولاً باید بدانیم انبیاء و اولیاء چنین صعودی در مراتب قرب الهی کرده اند که از ناحیه ی حق تا این حد مورد موهبت واقع شده باشند یا نه؟ از قرآن کریم استفاده می‌شود که خداوند به پاره ای از بندگان خود چنین مقامات و درجاتی عنایت کرده است [۳].
مسأله دیگر این است که آیا مردمی که توسلات پیدا می‌کنند و به زیارت می‌روند و حاجت می‌خواهند، از نظر توحیدی درک صحیحی دارند یا ندارند؟ آیا واقعاً با

[صفحه ۶۳]

نظر «به سوی اوپی» به زیارت می‌روند یا با فراموشی «او» و مقصد قرار دادن شخص زیارت شده؟ که بدون شک اکثریت مردم با چنان توجه غریزی به زیارت می‌روند. ممکن است اقلیتی هم باشند که فاقد درک توحیدی- ولو در حد غریزی- باشند. به آنها باید توحید آموخت نه آنکه زیارت را شرک دانست.

مسأله ي سوم اين است که اقوال و افعالي که حکایتگر تسبیح و تکبیر و تمحید است و ستایش ذات کامل علي الاطلاق و غني علي الاطلاق است، در مورد غير خدا شرک است. سبوح مطلق و منزه مطلق از هر نقصي و کاستي اوست؛ بزرگ مطلق اوست؛ آنکه همه ي ستایشها منحصرأ به او برمي گردد اوست؛ آنکه همه ي حولها و قوه ها قائم به اوست ذات اوست. اين گونه توصيفها - چه به صورت قولی و چه به صورت عملی- براي غيرخدا شرک است. [۴].

[۱] از فقرات زیارت جامعه ي کبیره (مفاتیح الجنان).

[۲] از فقرات زیارت جامعه ي کبیره (مفاتیح الجنان).

[۳] رجوع شود به رساله ي ولاها و ولايتها از مؤلف.

[۴] مجموعه آثار، ج ۲، (مقدمه اي بر جهان بيني)، ص ۱۳۲.

محرومیت غیرمسلمان

در برنامه ي اسلام، پاره‌اي دستورهاست که عمل به آنها شرط تکامل روحي و معنوي است. بدیهي است یک نفر غيرمسلمان هر اندازه بي نظر و بي تعصب و خالي از عناد باشد، به واسطه ي محرومیت از استفاده از برنامه ي کامل انسانیت، از مزایاي آن محروم خواهد ماند.

اینچنین شخصي طبعا از عباداتي عظیم مانند نمازهاي پنجگانه و روزه ي ماه رمضان و حج خانه ي خدا محروم مي ماند. مثل او مثل کسی است که بدون برنامه ي کشاورزي بزمي بپاشد؛ هرگز محصولي را که چنین کسی به دست مي آورد مانند محصول کسی که طبق برنامه ي صحیح و جامعي زمین را شخم مي زند و در وقت مناسب بذر مي پاشد و در هنگام وجین کردن وجین مي کند و خلاصه تمام اقدامات لازم فني و علمي را انجام میدهد نخواهد بود. [۱].

غير مسلماناني که به خدا و آخرت ایمان دارند و عمل خیر به قصد تقرب به

[صفحه ۶۴]

خداوند انجام مي دهند، به موجب اين که از نعمت اسلام بي بهره‌اند طبعا از مزایاي استفاده از اين برنامه ي الهي محروم مي مانند؛ از اعمال خیر آنها آن اندازه مقبول است که با برنامه ي الهي اسلام منطبق است؛ مانند انواع احسانها و خدماتها به خلق خدا. اما عبادات مجعوله که اساسي ندارد طبعا نامقبول است و یک سلسله محروميتها که از دستنارسي به برنامه ي کامل ناشي مي شود شامل حال آنها مي گردد. [۲].

[۱] عدل الهي، ص ۳۱۱.

[۲] عدل الهي، ص ۳۴۱.

عبادات در کتب فقهی

محقق (ره) ده کتاب عبادات را به اين ترتيب ذکر مي کند:

۱ - کتاب الطهاره. طهارت بر دو قسم است، طهارت از «خبث» يا آلودگيهاي ظاهري و جسمي و عارضی و طهارت از «حدث» يعني آلودگي معنوي طبيعي. طهارت از خبث عبارت است از تطهير بدن يا لباس يا چيز ديگر از امور ده گانه اي که اصطلاحاً نجاسات خوانده مي شوند از قبيل: بول، غايط، خون، مني، ميئه و غيره و طهارت از حدث عبارت است از وضو و غسل و تیمم که شرط عبادات از قبيل نماز و طواف است و با یک سلسله اعمال طبيعي مانند خواب، ادرار، جنابت و غيره باطل مي شود و بايد تجديد شود.

- ۲- کتاب الصلوة. در این کتاب درباره ی نماز های واجب یعنی نماز های یومیه، نماز عیدین، نماز میت، نماز آیات، نماز طواف و نماز های نافله یعنی نماز های مستحبی از قبیل نوافل یومیه و غیره و درباره شرائط و ارکان و مقدمات و موانع و قواطع و خلل نماز و همچنین درباره ی انواع نماز: از قبیل نماز حاضر و نماز مسافر و یا نماز فرادی و نماز جماعت، یا نماز اداء و نماز قضاء به تفصیل بحث می شود.
- ۳- کتاب الزکوة. زکوة نوعی پرداخت مالی است شبیه به مالیات که به نه چیز تعلق می گیرد: طلا، نقره، گندم، جو، خرما، مویز، گاو، گوسفند، شتر. در فقه درباره ی شرائط تعلق زکوة به این امور نه گانه و درباره ی مقدار زکوة و درباره ی مصرف آن که به چه

[صفحه ۶۵]

مصارفی باید برسد بحث می شود. در قرآن، زکوة غالباً همدیف نماز ذکر می شود، در قرآن از مسائل زکوة فقط مصارف آن توضیح داده شده است، آنجا که می فرماید:

«أَنَّما الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَساكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْها وَ الْمُؤَلَّفَةَ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ [۱].

«صدقات برای نیازمندان و تهیدستان و مأموران جمع آوری آنها، و مردمی که باید دل آنها بدست آید، و در راه آزادی بردگان، و قرض داران و در راه خیری که بخدا منتهی گردد و مسافران بی توشه می باشد.»

۴- کتاب الخمس. خمس نیز مانند زکوة نوعی پرداخت مالی شبیه مالیات است. خمس یعنی یک پنجم. از نظر اهل تسنن تنها غنائم جنگی است که یک پنجم آن به عنوان خمس باید به بیت المال منتقل شود و صرف مصالح عمومی گردد. ولی از نظر شیعه غنائم جنگی یکی از چیزهایی است که باید خمس آن پرداخت شود. علاوه بر آن، معادن، گنجها، مالهای مخلوط به حرام که تشخیص آنها و مالک آنها مقدور نیست، زمینی که کافر ذمی از مسلمان می خرد، آنچه از طریق غواصی بدست می آید و مازاد عوائد سالانه نیز باید تخمیس شوند و خمس آنها داده شود. خمس در مذهب شیعه بودجه ی هنگفتی است که قسمت مهم بودجه یک کشور را می تواند تأمین کند.

- ۵- کتاب الصوم. صوم یعنی روزه. چنانکه میدانیم در حال روزه از خوردن و آشامیدن، آمیزش جنسی و سر زیر آب فروکردن و غبار غلیظ به حلق فروبردن و برخی چیزهای دیگر باید اجتناب کرد. هر سال قمری یک ماه یعنی ماه مبارک رمضان بر هر مکلف بالغی که عذری نداشته باشد واجب است روزه بگیرد. روزه بطور کلی در غیر ماه رمضان مستحب است. دو روز در سال روزه حرام است: عید فطر و عید اضحی. بعضی روزها، روزه مکروه است مانند روز عاشورا.
- ۶- کتاب الاعتکاف. اعتکاف به حسب معنی لغوی یعنی مقیم شدن در یک محل

[صفحه ۶۶]

معین. ولی در اصطلاح فقهی عبارتست از نوعی عبادت که انسان سه روز یا بیشتر در مسجد مقیم می شود و پا بیرون نمی گذارد و هر سه روز روزه می گیرد. این کار شرائط و احکامی دارد که در فقه مسطور است. اعتکاف فی حد ذاته مستحب است نه واجب، ولی اگر انسان آن را شروع کرد و دو روز گذشت روز سوم واجب می شود. اعتکاف باید در مسجد الحرام یا مسجدالنبی یا مسجد کوفه یا مسجد

بصره صورت گیرد و حداقل این است که در مسجد جامع یک شهر صورت گیرد. اعتکاف در مساجد کوچک جایز نیست. پیغمبر اکرم دهه ی آخر رمضان اعتکاف می فرمود.

۷- کتاب الحج. حج همان عمل معروفی است که در مکه و اطراف مکه به وسیله ی حجاج انجام می شود و معمولاً توأم با عمره است. اعمال حج عبارتست از احرام در مکه، وقوف در سرزمین عرفات، وقوف شبانه در سرزمین مشعر، رمی جمرة العقبة، قربانی، حلق یا تقصیر، طواف، نماز طواف، سعی بین صفا و مروه، طواف النساء، نماز طواف النساء، رمی جمرات، بیتوته در منی.

۸- کتاب العمره. عمره نیز نوعی حج کوچک است. ولی معمولاً برای حجاج واجب است که اول عمره را به جا آورند و بعد حج را. اعمال عمره عبارتست از: احرام در یکی از میقاتها، طواف خانه ی کعبه، نماز طواف، سعی بین صفا و مروه، تقصیر. [۲].

۹- کتاب الجهاد. در این کتاب مسأله جنگهای اسلامی مطرح است. اسلام دین اجتماعی و مسئولیتهای اجتماعی است از این رو جهاد در متن دستورات اسلام قرار گرفته است. جهاد بر دو قسم است: ابتدائی و دفاعی. از نظر فقه شیعه، جهاد ابتدائی منحصراً زیر نظر پیغمبر اکرم یا امام معصوم می تواند صورت گیرد و لاغیر. این چنین جهادی تنها بر مردان واجب است ولی جهاد دفاعی در همه زمانها بر همه ی مردم اعم از مرد و زن واجب است.

ایضا جهاد یا داخلی است یا خارجی. اگر گروهی از مردم بر امام مفترض الطاعة

[صفحه ۶۷]

مسلمین خروج کنند آنچنانکه «خوارج» یا «اصحاب جمل» و «اصحاب صفین» کردند جهاد با آنها نیز واجب است. در فقه، احکام جهاد و احکام ذمه یعنی شرائط پذیرفتن غیرمسلمان تحت عنوان تابعیت دولت اسلامی و همچنین درباره صلح میان دولت اسلام و دولت غیر اسلامی به تفصیل بحث می شود.

۱۰- امر به معروف و نهی از منکر. اسلام به حکم این که دین اجتماعی و مسئولیتهای اجتماعی است و محیط مناسب را شرط اصلی اجراء برنامه آسمانی و سعادت بخش خود می داند یک مسئولیت مشترک برای عموم بوجود آورده است. همه مردم موظفند که پاسدار فضیلتها و نیکیها و نابود کننده ی بدیها و نادرستیها باشند. پاسداری نیکیها به نام «امر به معروف» و ستیزه گری با بدیها «نهی از منکر» نامیده می شود. امر به معروف و نهی از منکر در فقه اسلامی، شرائط و مقررات و نظاماتی دارد که در فقه مسطور است. [۳].

[۱] سوره توبه، آیه ۶۰.

[۲] فقه، ص ۹۲.

[۳] فقه، ص ۹۶.

عبادت و عناوین اولیه و ثانویه

فقهها و اصولیین یک تعبیری دارند، می گویند عناوین اولیه و عناوین ثانویه، یعنی یک چیزی را گاهی به عنوان اصلی خودش بیان می کنند، مثلاً می گویند نماز، نماز نام یک عمل است، همین طور احسان به مردم، زکات، روزه، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، انفاق، راستی و صداقت... ولی می دانید که عملها موقع و موضعش به حسب شرایط زمانی و به حسب احوال افراد و اشخاص متفاوت است. یعنی برای شما در یک لحظه یک امر واجب است و در لحظه دیگر مستحب، ممکن است در لحظه ی دیگر همان مستحب نیز تغییر کند.

مثلا، شما مدیون یک داعی هستید، مدیون شرعی یک داعی شرعی که به اصرار، دین خودش را از شما طلب می کند، می گوید که احتیاج دارم و باید طلبم را بدهی، می گوید صبر کن نمازم را بخوانم بعد از نماز طلبت را می پردازم، می گوید

[صفحه ۶۸]

که آن قدر هم صبر نمی کنم، دین مرا بده بعد نمازت را بخوان. یا مثلا، شما می خواهید نماز بخوانید، در همان حال، شخصی ناراحتی شدیدی پیدا کرده که باید او را با عجله به دکتر رسانید، و شما برای نماز هم وقت داشتی، آیا در اینجا نماز عمل صالح است؟! آن وقت نماز عمل صالح است که شما اول دین خود را بدهید بعد نمازتان را بخوانید، اگر شما با طلبکار خود بحث کنید و به او بگوئید: اول باید نمازم را بخوانم چون خدا از تو بزرگتر است و باید اول طلب خدا را پردازم و... اشتباه می کنی این نماز برای تو عمل صالحی نیست. چون وقت هم داری، برو اول دینت را بده بعد نمازت را بخوان یا در مورد بیمار، اول باید او را به طبیب رسانده بعد نمازت را بخوانی. این را عنوان ثانوی می گویند، عناوین ثانوی متغیر است و بحسب احوال افراد و اشخاص فرق می کند، در رابطه با مسایل اجتماعی نیز این چنین است، مثلا، من بهر دلیلی از اول - درست بوده یا اشتباه - رفتم و تحصیلات علوم دینی نمودم، شما هم رفتید تحصیلات پزشکی نمودید، دیگر در این سن نه من می توانم بروم پزشک بشوم، نه شما می توانید تحصیلات دینی بکنید، وظایف پزشکی هم در جامعه وظایف لازمی است، وظایف هدایت دینی و مذهبی هم در جامعه لازم است، ولی امروز برای من چه واجب است؟ آن کاری که از خودم بهتر ساخته است، برای شما چه چیز واجب است؟ آن چیزی که از شما بهتر ساخته است. [۱].

[۱] درسهایی از قرآن، ص ۷۸.

عبادت و تکلیف

از جمله استعدادهاي انسان - همچنانکه قبلا اشاره شد - استعداد تکلیف پذیری است. انسان می تواند در چارچوب قوانینی که برایش وضع شده است زندگی کند. هر موجود دیگری غیر از انسان جز از قوانین جبری طبیعی از قانون دیگری نمی تواند پیروی کند. مثلا نمی توان برای سنگها و چوبها یا برای درختان و

[صفحه ۶۹]

گلها و یا برای اسب و گاو و گوسفند قانون وضع کرد و به آنها ابلاغ کرد و آنها را مکلف ساخت که در چارچوب قوانین و مقرراتی که برای آنها و به مصلحت آنها وضع شده است رفتار نمایند. این موجودات، فرضا در جهت حفظ و مصلحت آنها اقدامی بشود، باید به صورت اجبار و الزام عمل شود. ولی انسان یگانه موجود ممتازی است که این «امکان» و «توانایی» شگفت را دارد که در چارچوب یک سلسله قوانین قراردادی رفتار نماید. این قوانین قراردادی از آن نظر که از طرف یک مقام صلاحیتدار وضع می شود و به انسان تحمیل می شود و تحمل قانون از نوعی زحمت و مشقت خالی نیست، به نام «تکلیف» خوانده می شود.

قانونگذار برای اینکه انسان را به تکلیف خاصی مکلف سازد چند شرط را باید رعایت کند. به عبارت دیگر، انسان با واجد بودن چند شرط می تواند انجام تکالیفی را برعهده بگیرد. شرایط تکلیف که در همه ی تکالیف باید وجود داشته باشد امور ذیل است:

بلوغ

انسان به یک مرحله از سن که می رسد، تغییراتی ناگهانی و تغییراتی شبیه نوعی جهش در اندامش و احساساتش و اندیشه اش پیدا می شود که «بلوغ» نامیده می شود. هر کسی در حقیقت یک بلوغ طبیعی دارد. بطور دقیق نمی توان یک زمان معین را مرحله ی بلوغ برای همه ی افراد معین کرد. ممکن است بعضی افراد از بعضی دیگر زودتر به مرحله ی بلوغ طبیعی برسند. خصوصیت فردی افراد و همچنین خصوصیات منطقه ای و محیطی در تسریع یا تأخیر بلوغ طبیعی تأثیر دارد. آنچه مسلم است این است که جنس زن از جنس مرد زودتر به مرحله ی بلوغ طبیعی می رسد. از نظر قانونی لازم است یک سن معین که سن متوسط عموم است و یا سنی که حداقل سن بلوغ است (بعلاوه شرطی دیگر مانند رشد، در فقه

[صفحه ۷۰]

اسلامی (در نظر گرفته شود تا همه ی افراد یک ضابطه داشته باشند. بنابراین ممکن است افرادی به بلوغ طبیعی رسیده باشند ولی هنوز به سن بلوغ قانونی نرسیده باشند. در اسلام طبق نظر اکثریت علمای شیعه بلوغ قانونی مرد از نظر سن، تمام شدن پانزده سالگی- به سال قمری- و ورود در شانزده سالگی تعیین شده است، و بلوغ قانونی زن تمام شدن نه سالگی و ورود در ده سالگی تعیین شده است. بلوغ قانونی یکی از شرایط تکلیف است؛ یعنی فردی که به مرحله ی قانونی نرسیده باشد مکلف نیست مگر با دلیل ثابت شود که به مرحله ی بلوغ طبیعی قبل از بلوغ قانونی رسیده است.

عقل

یکی دیگر از شرایط تکلیف، عاقل بودن است. دیوانه که فاقد عقل است مکلف نیست و تکالیف از او ساقط است. همان طوری که نابالغ در زمان عدم بلوغ به هیچ وجه تکلیفی متوجه او نیست، در زمان بلوغ نیز مکلف نیست که آنچه را که در زمان عدم بلوغ انجام نداده است جبران کند؛ مثلاً شخص بالغ وظیفه ندارد نمازهایی که در زمان عدم بلوغ نخوانده قضا کند، زیرا تکلیفی متوجه او نبوده است. شخص دیوانه نیز در حال دیوانگی مکلف نیست. بنابراین اگر دیوانه ای پس از چندی عاقل شد مکلف نیست تکالیفی را که در ایام دیوانگی انجام نداده قضا کند؛ مثلاً لازم نیست که نمازها و روزه های آن زمان را قضا نماید.

بلی، برخی تکالیف است که به دارایی و اموال کودک یا دیوانه تعلق میگیرد و کودک یا دیوانه در حال کودکی یا دیوانگی موظف نیستند آن را انجام دهند؛ ولی پس از آنکه کودک بالغ شد و یا دیوانه عاقل شد باید انجام دهند، مانند زکات یا خمس که به مال کودک و یا مال دیوانه تعلق میگیرد که اگر ولی شرعی آنها ادا نکرده باشد خودشان پس از رسیدن به مرحله ی مکلف بودن باید انجام دهد.

اطلاع و آگاهی

بدیهی است که انسان آنگاه قادر است تکلیفی را انجام دهد که از وجود آن تکلیف آگاه باشد و به عبارت دیگر به او ابلاغ شده باشد.

فرضا قانونگذار قانونی را وضع کند ولی به اطلاع مکلف نرساند، مکلف ملزم نیست و بلکه قادر نیست آن را به مرحله اجرا درآورد و اگر عملاً برخلاف رفتار نماید قانونگذار نمی تواند او را مجازات نماید. علمای علم اصول می گویند مجازات کسی که از تکلیف آگاه نیست و تقصیری در کسب اطلاع ندارد زشت است و نام این اصل را « قبح عقاب بلا بیان » می گذارند.

قرآن کریم مکرر این حقیقت را بیان کرده است که هیچ قومی را به جرم تخلف از یک قانون عذاب نمی کنیم مگر آنکه حجت بر آن مردم تمام شده باشد؛ یعنی هیچ قومی را «عقاب بلا بیان» نمی کنیم. البته شرط بودن علم و آگاهی برای تکلیف- به نحوی که گفته شد- مستلزم این نیست که انسان بتواند عملاً خود را در بی خبری نگه دارد و آن را عذری برای خویش بیندارد. انسان مکلف است که تحصیل علم و آگاهی کند و سپس برطبق آگاهی خویش عمل و فعالیت کند. در حدیث است که روز قیامت برخی گناهکاران را در محکمه ی عدل الهی حاضر می کنند و درباره ی برخی کوتاهیها در انجام مسئولیت‌هایشان آنها را مورد مؤاخذه قرار می دهند. به گناهکار گفته می شود: چرا وظیفهات را انجام ندادی؟ می گوید: نمی دانستم. به او گفته می شود: چرا ندانستی و چرا در پی تحصیل آگاهی نبودی؟ پس منظور از اینکه می گوئیم علم و آگاهی شرط تکلیف است، این است که اگر تکلیفی به مکلف ابلاغ نشده باشد و مکلف در این جهت تقصیری نداشته باشد، یعنی او کوشش لازم را برای تحصیل آگاهی کرده و در عین حال بدان دست نیافته است، چنین مکلفی نزد خدا معذور است.

قدرت و توانایی

کاری مورد وظیفه و تکلیف انسان قرار می گیرد که انسان توانایی انجام آن را داشته باشد، اما کاری که انسان قادر به انجام آن نیست هرگز مورد تعلق تکلیف واقع نمی شود. شک نیست که توانایی انسان محدود است، نامحدود نیست. چون توانایی محدود است، تکالیف باید در محدوده ی تواناییها صورت گیرد. مثلاً انسان توانایی تحصیل علم و دانش را دارد اما در محدوده ی معین از نظر زمان و از نظر اندازه ی معلومات. یک فرد انسان هر اندازه نابغه باشد بالاخره باید تدریجاً و در طول زمان مدارج علم و دانش را طی کند. حالا اگر یک فرد را مجبور کنند که یک شبه تحصیلات چند ساله را انجام دهد، به اصطلاح تکلیف «بما لا یطاق» یعنی تکلیف به کاری که فوق طاقت و قدرت است کرده‌اند؛ و اما اگر انسانی را مجبور کنند که همه ی علوم جهان را فراگیرد، باز هم تکلیف به غیرمقدور است و صحیح نیست و هرگز از طرف یک مقام حکیم عادل چنین حکمی صادر نمی شود. خداوند در قرآن کریم می فرماید:

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا». [۱] .

«خداوند هیچکس را جز به اندازه ی توانائیش مکلف نمی سازد».

اگر شخصی در حال غرق شدن است و ما قدرت داریم که او را نجات دهیم بر ما واجب است که او را نجات دهیم، ولی اگر مثلاً هواپیمایی در حال سقوط است و ما به هیچ وجه قادر نیستیم جلو سقوط آن را بگیریم تکلیف از ما ساقط است؛ یعنی خداوند ما را به خاطر کمک نکردن به جلوگیری از سقوط هواپیما مؤاخذه نمی‌کند.

اینجا یک نکته هست و آن اینکه همچنانکه در مورد اطلاع و آگاهی گفتیم که مشروط بودن تکلیف به اطلاع و آگاهی مستلزم این نیست که ما موظف و مکلف به تحصیل اطلاع و آگاهی نباشیم، مشروط بودن تکلیف به قدرت و توانایی نیز مستلزم این نیست که ما مکلف به کسب و تحصیل قدرت نباشیم. در مواردی تفویض قدرت

[صفحه ۷۳]

حرام است و تحصیل آن واجب. فرض کنیم در مقابل دشمنی سرسخت و قوی و مقتدر قرار گرفته‌ایم که قصد تهاجم به حقوق ما و یا قصد تهاجم به حوزه ی اسلام دارد و ما در حال حاضر قدرت مقابله با آن را نداریم و هرگونه مقابله‌ای از دست دادن نیروهاست بدون آنکه نتیجه‌ای در حال حاضر یا در آینده از این کار خود بگیریم. بدیهی است که در این صورت ما مکلف به مقابله و جلوگیری نیستیم، ولی همواره مکلف بوده و هستیم که تحصیل قدرت و توانایی کنیم تا در چنین شرایطی دست روی دست نگذاریم. قرآن کریم می‌فرماید:

«وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ» [۲].

«تا آنجا که ممکن است نیرو و اسبان آماده تهیه کنید تا بدین وسیله دشمنان شما و دشمنان خدا از شما حساب ببرند و قصد تجاوز به شما را از دماغ خود بیرون کنند.»

همان طوری که یک فرد و یا یک جامعه ناآگاه که در تحصیل آگاهی کوتاهی کرده است مورد مؤاخذه الهی قرار می‌گیرد و ناآگاهی برای او عذری محسوب نمی‌شود، همچنین یک فرد و یا یک جامعه ی ناتوان نیز که در تحصیل قدرت کوتاهی کرده است مورد مؤاخذه الهی قرار می‌گیرد که چرا کسب قدرت و توانایی نکرده است؛ ناتوانی او عذری برای او محسوب نمی‌شود.

[۱] سوره بقره، آیه ی ۲۸۶.

[۲] سوره انفال، آیه ی ۶۰.

آزادی و اختیار

آزادی و اختیار یکی دیگر از شرایط تکلیف است؛ یعنی انسان ناآگاه مکلف است به انجام یک وظیفه که اجبار و یا اضطراری در کار نباشد؛ اگر اجبار (اکراه) یا اضطرار در کار باشد، تکلیف ساقط می‌گردد. اجبار (اکراه) مانند اینکه یک قوه ی جابره، شخصی را تهدید کند به این که حتماً

[صفحه ۷۴]

روزه ی خود را بخورد بطوریکه اگر نخورد جانش در خطر قرار خواهد گرفت. بدیهی است که در چنین مورد، تکلیف روزه ساقط می‌شود. یا اگر کسی مستطیع شود و یک شخص جابر او را تهدید کند

که اگر به حج برود به جان او یا کسانش صدمه وارد خواهد آورد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«رُفِعَ مَا اسْتُكْرَهُوا عَلَيْهِ». [۱].

«آنجا که اجبار و اکراه به میان آید تکلیف ساقط است.»

اضطرار آن است که انسان از طرف شخصی مورد تهدید قرار نمی گیرد بلکه این خود اوست که انتخاب می کند ولی این انتخاب معلول شرایط سختی است که پیش آمده است؛ مانند کسی که در بیابان درمانده و گرسنه است و جز مردار غذایی که سدجوع کند نمی یابد؛ در چنین موارد تکلیف حرمت خوردن مردار ساقط می شود.

پس فرق اجبار و اکراه با اضطرار آن است که در مورد اجبار و اکراه، انسان از طرف یک قوه ی جائر و جابر مورد تهدید قرار می گیرد که فلان عمل خلاف را باید انجام دهی و اگر انجام ندهی فلان صدمه را به تو خواهم زد، و انسان برای آنکه صدمه و ضرری را از خود «دفع» کند- یعنی نگذارد وارد شود- ناچار برخلاف وظیفه ی خود عمل می کند؛ ولی در اضطرار پای تهدید در کار نیست، بلکه مجموع شرایط طوری پیش آمده که وضع نامطلوبی را بر او تحمیل کرده و او برای آنکه آن وضع را «رفع» کند- یعنی آنچه وجود دارد مرتفع سازد- ناچار است برخلاف وظیفه ی اصلی خود عمل کند. پس تفاوت اکراه و اجبار با اضطرار در دو جهت است:

۱- در اکراه و اجبار پای تهدید انسان در میان است، برخلاف اضطرار.

۲- در مورد اکراه و اجبار انسان برای «دفع» یک وضع نامطلوب چاره جویی می کند، و در مورد اضطرار برای «رفع» چنان وضعی چاره جویی می نماید. [۲].

[صفحه ۷۵]

[۱] الجامع الصغير، ج ۲، ص ۱۶.

[۲] مجموعه آثار، ج ۲، (مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی)، ص ۲۹۲.

عبادت کودک

در باب عمل کودک، یک بحث در عبادات کودک است و یک بحث در معاملات او. عبادت طفل ممیز غیر بالغ در عین این که تکلیف ندارد و مکلف نیست صحیح است. می دانید در نماز جماعت این مسأله را طرح می کنند که نمازی که کودک می خواند، آیا نماز صوری و ظاهری و برای تأدیب و تربیت است که برای آینده آماده بشود یا نماز واقعی و صحیح است؟ اگر گفتیم نماز کودک، نماز تمرینی و صوری است و نماز واقعی نیست، پس در نماز جماعت که باید صفوف به یکدیگر متصل باشند، اگر میان دو نفر بالغ یا میان امام و مأوم کودکی قرار بگیرد، نماز باطل است چون نماز او صورت نماز است نه واقعیت آن. اما اگر گفتیم که عمل کودک صحیح است و نماز او هم واقعا نماز است، یک کودک می تواند یک صف یا جزئی از یک صف را تشکیل بدهد. در باب عبادات تقریباً شبهه ای نیست که عمل کودک صحیح است. [۱].

[۱] ربا و بانک، بیمه، ص ۲۹۴.

انگیزه عبادت

در باب عبادت مسأله‌ای وجود دارد که حتما باید آن را ذکر کنیم و آن این است که ممکن است کسی بگوید که اتفاقا در ادیان - و لاقلا در اسلام که اکنون مورد بحث ماست، علیرغم این که دین و مذهب است و باید در آن، حس نیایش و پرستش تقویت شده و پرورش یافته باشد - هیچ عنایتی به این حس نیست. آن عبادتی که در ادیان آمده است، به حس نیایش کاری ندارد، یا به طمع کار دارد که باید با آن مبارزه کرد، و یا به ترس کار دارد که با آن هم باید مبارزه کرد.

عبادت در ادیان جز معامله چیزی نیست، زیرا ادیان افراد را وادار می کنند به عبادت، برای بهشت یا برای فرار از جهنم. حال اگر کسی بیاید نماز بخواند برای بهشت؛ بهشت یعنی چه؟ بهشت یعنی جایی که در آنجا انواع لذتها هست: حور

[صفحه ۷۶]

هست، قصور هست، «جَنَاتٌ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» هست، میوه‌های بهشتی و غذاهای لذیذ بهشتی هست، شرابهای بی مستی و بی دردسر بهشتی هست و انواع لذتهایی که بشر نمی تواند تصور بکند. بنابراین کسی که از لذت دنیا چشم می پوشد برای لذت آخرت، او نه تنها خداپرست نیست و حس نیایش خود را تقویت نمی کند، بلکه یک آدمی است که از دنیاپرست قانع شده به همین لذات محدود مادی؛ ولی او یک آدم حسابگری است، می بیند اگر بخواهد سی چهل سال عمر این دنیا را به این لذتها بگذراند، قابل نیست، بالاخره تمام می شود، می گوید این سی چهل سال را هر طور هست دندان روی جگر می گذاریم برای این که برویم در آنجا ابدالآباد به همین لذتهایی که اینجا رها کرده ایم برسیم. پس محرک او در این کار طمع است و غیر از این چیزی نیست. آن کسی هم که برای فرار از دوزخ معصیت نمی کند همین طور است. عبادت می کند یا ترک لذت مادی می کند برای این که عقوبت نشود. باز امری است که از حدود منفعت جویی بیرون نیست. بنابراین در ادیان اَبه حس نیایش انسان توجه نشده است. این را مخصوصا مسیحیها نسبت به اسلام خیلی ایراد می گیرند که در قرآن به نعمتهای مادی زیاد توجه شده. شاید آنها در تعبیرات خود می گویند که قرآن توجهش فقط به نعمتهای مادی آن دنیاست و بنابراین به «حس نیایش» که «روانشناسی» آن را به عنوان یک حس عالی می شناسد، توجه نکرده، برعکس به طمع انسان توجه کرده است.

این ایراد البته ایراد واردی نیست. اولاً همه می دانیم که از نظر اسلام عبادت، درجات و مراتبی دارد، یک درجه اش عبادت به خاطر طمع بهشت است، و یک درجه ی آن عبادت برای ترس از جهنم است، و بالاتر از این، درجات دیگر عبادت است که هدف آن عبادتها نه بهشت است و نه جهنم. در خود قرآن به این مطلب توجه شده و در کلمات پیغمبر اکرم و ائمه اطهار این قدر در این زمینه هست که الی ماشاء الله. از همه معروفتر جمله‌ای است که

در نهج البلاغه و در کلمات حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امام صادق علیه السلام هست و به هر حال جمله‌ای است که مال

[صفحه ۷۷]

امروز نیست.

از تألیف نهج البلاغه به وسیله سید رضی هزار سال می گذرد تا چه رسد به زمان حضرت امیر. امیرالمومنین علیه السلام می فرماید:

«إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ طَمَعًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ التَّجَارِ، وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ خَوْفًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ، وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا (حُبًّا) [۱] فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ» [۲].

«گروهی از مردم خدا را عبادت می کنند برای طمع بهشت. این عبادت، از نوع تجارت است. تجارت پیشگی و معامله گری است؛ در اینجا کار می کند برای این که در آنجا سودی ببرد. و گروهی عبادت می کنند از ترس جهنم. این ها کارشان شبیه کار بردگان است که از ترس شلاق ارباب کار می کنند. و قوم دیگر عبادت می کنند نه بخاطر بهشت و نه بخاطر ترس از جهنم، بلکه سپاسگزارانه؛ یعنی خدای خودش را می شناسد، خدا را که شناخت، آنچه دارد، همه را از خدا می بیند، و چون همه چیز را از خدا می بیند، حس سپاسگزاری، او را وادار به عبادت می کند، یعنی اگر نه بهشتی باشد و نه جهنمی، همان شناختنش خدا را و حس سپاسگزاری او را وادار به عبادت می کند، و این عبادت احرار است، عبادت آزادگان.»

آن اولی بنده ی طمع خودش است، دومی بنده ی ترس خودش است، سومی است که از قید طمع و ترس آزاد است و فقط بنده ی خداست.

به همین مضمون حدیث معروفی هست که حتما این را هم شنیده‌اید که پیغمبر خدا شبها زیاد به عبادت برمی خاست و به نص قرآن مجید گاهی دو ثلث شب، گاهی نصف شب، و گاهی ثلث شب را عبادت می کرد. [۳]. عایشه که می دید پیغمبر اینهمه از وقت شب را به عبادت می ایستد- که در یک

[صفحه ۷۸]

وقت آن قدر پیغمبر اکرم روی پای مبارکشان به عبادت ایستاده بودند که پاهایشان ورم کرده بود- روزی گفت: آخر تو دیگر چرا این قدر عبادت می کنی؟ تو که خدا درباره‌ات گفته: «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ» [۴] خدا که به تو تأمین داده. فرمود: «أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا؟» آیا همه عبادتها فقط برای ترس از جهنم و برای بهشت باید باشد؟ آیا من بنده ی سپاسگزار نباشم؟

از جمله کلمات پیغمبر اکرم در باب ارزش معنوی عبادت این است که: «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ وَ عَانَقَهَا وَ بَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَهَا».

«بهترین مردم آن کسی است که به پرستش و نیایش عشق بورزد».[۵]

همچنین حضرت رسول می فرمایند: «طُوبَى لِمَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ» خوشا به حال کسی که به عبادت عشق بورزد، عبادت به صورت معشوقش در بیاید «وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ» و از صمیم قلب عبادت را دوست داشته باشد «وَ بَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ» و با بدنش به آن بچسبد. مقصود این است که عبادت فقط یک ذکر قلب به تنهایی نیست؛ خود عبادت عملی: رکوع کردن، سجود کردن، قنوت کردن، نوعی عشق ورزی عملی است. «وَ تَفَرَّغَ لَهَا» («تفرغ» از ماده ی فراغ است) خودش را فارغ کند برای عبادت، خالی کند از همه چیز جز عبادت، یعنی آن وقتی که به عبادت می ایستد، دیگر هیچ خیالی، هیچ خاطرهای، هیچ فکری در قلبش نیاید، فقط او باشد و خدا، قلبش خالی بشود برای خدا؛ و روح عبادت هم همین است. روح عبادت ذکر است (به

[صفحه ۷۹]

اصطلاح دینی) یعنی یاد خدا، منقطع شدن، بریده شدن، که در لحظه ی عبادت انسان از غیر خدا بریده شود و فقط و فقط او باشد و خدای خودش، گویی غیر از او و خدا چیزی در عالم وجود ندارد. این همان حالتی است که شعرای عرفانی از آن تعبیر به «حضور» می کنند. شعر معروف حافظ می گوید:

نه حافظ را حضور درس خلوت

نه دانشمند را علم یقینی

حافظ به این مسأله ی حضور و خلوت (به معنی خلوت قلب) توجه داشته است. اگر می بینید افرادی به خلوت ظاهری اهمیت می دهند، مقدمه است برای این که خلوت قلب پیدا شود. بعد که خلوت قلب پیدا شد، انسان باید بیاید در اجتماع که کار اجتماعیش را انجام دهد ولی خلوت قلبش را هم داشته باشد. گویا ناپلئون گفته است که «مغز من مثل این کشوهای عطاری است، هر کدام را که بخواهم، بیرون می کشم، و هر کدام را که بخواهم می بندم». انسان باید این حالت را داشته باشد که در حال عبادت بتواند با خدای خودش خلوت کند. حافظ در یک شعرش می گوید:

بر سر آنم که گر زدست برآید

دست به کاری زدم که غصه سرآید

خلوت دل نیست جای صحبت اصداد
دیو چو بیرون رود فرشته درآید

بعد شکایت می کند- و شاید در واقع از خودش شکایت می کند- از رفتن گاه به گاه پیش حکام زمان خودش، و می گوید:

صحبت حکام، ظلمت شب یلداست
نور زخورشید جوی بو که برآید

بر در ارباب بی مروت دنیا
چند نشینی که خواجه کی بدر آید

کلمه ی «گدایی» را اینها زیاد بکار می برند. مقصودشان از «گدایی» فقر نزد مرشد کامل است، آن که این فقیر است به او. فقیر به خداست ولی چون این ها اعتقاد خیلی زیادی دارند که انسان بدون مربی به جایی نمی رسد، وقتی می گویند «گدایی» یعنی گدایی نزد یک انسان کامل. می گوید:

ترک گدایی مکن که گنج بیابی
از نظر رهروی که در گذر آید

صالح و طالح متاع خویش نمودند
تا که قبول افتد و که در نظر آید

[صفحه ۸۰]

بلبل عاشق تو عمر خواه که آخر

باغ شود سبز و شاخ گل به برآید

به هر حال، وَ تَفَرَّغَ لَهَا. خوشا به حال آن کسی که در عبادت، حالت فراغ و حالت خلوت برایش رخ بدهد؛ خلوت واقعی. بعد می‌فرماید: «فَهُوَ لَا يُبَالِي عَلَى مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى عُسْرِ أُمِّ عَلِيٍّ يُسْرٍ». [۶] اگر کسی به این مرحله رسید، دیگر سختی و سستی دنیا برایش علی‌السویه می‌شود. مقصود این است که اگر کسی به این لذت برسد، دیگر سختی و رنج دنیا اصلاً برایش مفهوم ندارد؛ اگر بخواهند او را در زیر شکنجه هم قرار دهند، بخواهند پرسش هم بکنند، واقعا اهمیتی نمی‌دهد. سختی و سستی دنیا برای مردمی مسأله مهم است که به لذت عبادت نائل نشده‌اند. اگر کسی به لذت عبادت نائل شود، دیگر این مسائل برایش مطرح نیست.

در نظر ما خیلی عجیب و شگفت است که چگونه علی بن ابیطالب آنطور در دنیا زندگی می‌کرد. ولی او در عبادتش به جایی رسیده بود که به موجب آن، سختیها و سستیها اصلاً برایش نمی‌توانست مطرح باشد. [۷].

حال بیاییم سراغ همان عبادتی که برای بهشت یا از ترس جهنم است. آیا واقعا این عبادت، بی ارزش است؟ آیا این همانطور که گفته اند یک شکم پرستی بزرگ است؟ یک دامن پرستی بزرگ است؟ یک طمع بزرگ است؟ و صد درجه از دنیاپرستی بدتر است؟ نه، کوبیدن آن به این شکل درست نیست.

شک ندارد که عبادت برای بهشت و عبادت از ترس جهنم، ارزش آن عبادتهایی را که گفتیم ندارد، ولی بی ارزش هم نیست و برای یک عده مردم، یک درجه ی عالی است. چون فرق است میان این که یک کاری را انسان بکند مستقیم برای یک طمعی، [و این که در انجام آن کار، خدا را واسطه قرار دهد]. مثل این که انسان یک وقت مستقیم می‌رود دنبال پول؛ این، صددرصد پول پرستی است؛ و یک وقت پول می‌خواهد اما همین پول را از خدا می‌خواهد، می‌رود پیش خدا و این پول را از او طلب می‌کند. این خیلی فرق می‌کند که یک کسی اصلاً رابطه‌اش را با خدا قطع

[صفحه ۸۱]

می‌کند، مستقیم می‌رود دنبال پول؛ و یک کس دیگر راهش را این طور انتخاب می‌کند، می‌گوید خدای ما یک دستورهایی دارد، من مطابق دستور او عمل می‌کنم و از او می‌خواهم که به من پول بدهد. باز این خودش یک درجه ی پرستش خداست، رفتن پیش خداست، ولو رفتن پیش خدا برای پول؛ ولی با رفتن پیش خدا تفاوت می‌کند. رفتن پیش خدا برای خدا البته ارزش بسیار عالی دارد. رفتن پیش خدا برای یک چیزی، و چیزی از او خواستن، باز هم رفتن پیش اوست، باز هم تا حدی قلب انسان روشن می‌شود، انسان صفایی پیدا می‌کند، از غیر خدا غفلت می‌کند و متوجه او می‌شود؛ این قطعاً خودش یک درجه‌ای از پرستش است ولو درجه ضعیفی باشد. بنابراین، این عبادتها را هم صددرصد نمی‌شود نفی کرد، و بلکه چون همه ی مردم در درجه ی بالا نیستند، اکثر مردم را اگر ما بخواهیم تربیت بکنیم به طوری که نظام زندگی دنیایشان درست شود و به خدا هم نزدیک شده

باشند، از همین راه باید وارد شویم، و یا لاقلاً افراد را در ابتدا از این راه باید وارد کرد، و بعد بالاتر برد. و علت این که در قرآن به امور مادی زیاد عنایت شده است همین است. البته در قرآن «رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ» [۸] هم هست. وقتی که ذکر می‌کند: «جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» بهشته‌ها و باغهایی که در پایین آن باغها نهرها جاری است، بعد می‌گوید: «وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ» و کمی خشنودی خدا، از همه ی این‌ها بالاتر و بزرگتر است. یعنی آن کسی که می‌خواهد خدا را به خاطر خشنودیش عبادت کند، او چیز دیگری است. ولی مشتری «رضوان من الله اکبر» طبعا همه ی مردم نیستند، یک اقلیت مرفقی مشتری آن هستند. برای اکثریت مردم، راه عملی همین است که از بهشتهایی که در آنها [لذات] جسمانی است سخن به میان آید. البته قرآن که این را گفته، نه فقط برای این است که مردم تربیت شوند؛ قرآن خودش می‌گوید هرگز در کلام ما باطل و دروغ و لو دروغ مصلحتی نیامده العیاذ بالله کسی خیال کند که قرآن که این‌ها را گفته، خواسته مردم

[صفحه ۸۲]

را وادار به کار نیک کند، هدف خوب دارد و برای هدف خوب هرگونه حرفی را می‌شود زد- لا یأتیه الباطل من بین یدیه- محال است در سخن خدا یک دروغ و یک باطل بیاید ولو آنکه خیال کنید آن دروغ و باطل برای یک مصلحت اجتماعی است. نه، [سخن قرآن درباره ی لذات جسمانی بهشت] حقیقتی است. اصلاً اکثر مردم از این حد جسمانیت و شهوات جسمانی بالاتر نمی‌روند و به همین جهت، نشئه‌شان چنین نشئه‌ای است. آنهایی که بالاتر می‌روند، می‌روند در نشئه ی بالاتر از بهشت جسمانی. [۹].

[۱] روایتها مختلف است، در نهج البلاغه شکر دارد، در کلمات پیغمبر یا ائمه حبا دارد.

[۲] نهج البلاغه، حکمت ۲۲۹، با کمی اختلاف در عبارت.

[۳] لابد موارد فرق می‌کرد، وقتی که کار زیاد داشتند و گرفتاری بیشتر بود، کمتر، ولی از ثلث شب دیگر کمتر نبود، و در وقتی که فراغت بیشتری داشتند تا دو ثلث شب هم به طول می‌انجامید.

[۴] سوره ی فتح، آیه ۲.

[۵] کلمه ی «عشق» در تعبیرات اسلامی خیلی کم آمده که بعضی‌ها اساساً روی همین جهت گفته‌اند که اصلاً این کلمه را نباید استعمال کرد و با استعمال زیاد شعرا هم مخالفت می‌کنند و می‌گویند کلمه ی حب و دوستی را باید به کار برد نه کلمه ی عشق. ولی دیگران جواب داده‌اند که کلمه ی عشق در اصطلاحات دینی کم به کار رفته، نه این که هیچ به کار نرفته. از جمله مواردی که به کار رفته، همین جاست که عرض کردم. یکی دیگر آن جمله ی معروفی است که نوشته‌اند امیرالمؤمنین در وقتی که از صفین برمی‌گشتند یا به صفین می‌رفتند (تردید از من است) به سرزمین کربلا که رسیدند، مشتی از خاک را برداشتند و بو کردند و بعد فرمودند: واهاً لک ایتها التربة (خوشا به تو ای خاک) ههنا مناخ رگاب و مصارع عشاق اینجا جایی است که با رهایی فرود خواهد آمد،

سوارهایی به اینجا که می‌رسند بارشان را فرود می‌آورند؛ و اینجا خوابگاه عاشقانی است. بعد جمله‌هایی فرمود که آن جمله‌ها کاملاً می‌رساند که حضرت نظر به حادثه ی کربلا داشته‌اند.

[۶] کافی، ج ۲، ص ۸۳.

[۷] تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۳۲۷.

[۸] سوره توبه، آیه ۷۲.

[۹] تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۳۳۸.

التماس دعا